

زیرکی را گفتم این احوال بین‌اخذید و گفت
صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

ت‌ب‌ب و ساختار اجتماعی - اقتصادی ایران

(مطالعه موردی دوره اول ت‌ب‌ب ۱۳۰۴-۱۲۸۷ هـ ش)

* مرتضی سالمی قمصری

** محمود مرتضایی فرد

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۵

چکیده

با آغاز دور دوم مجلس شورای ملی، احزاب رسما کار خود را در ایران شروع کردند. اما ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، بدون تغییرات محسوس، همان ساختارهای سنتی قبل از پیروزی جنبش مشروطه بودند. غلبه جمعیتی با شیوه شهرنشینی نبود، طبقه متوسط نیز رشد نکرده بود و مناسبات اجتماعی - اقتصادی کاملاً بر پایه مناسبات سنتی قرار داشت. در واقع، کمتر نشانه‌ای از نشانه‌های عصر مدرن در آن به چشم می‌خورد. با توجه به شرایط یاد شده،

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات. (مکاتبه کننده) salemimr@gmail.com

mortezaeefard@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه پیام نور

احزاب نتوانستند در دوره اول تحرزب (۱۳۰۴-۱۲۸۷ هـ ش) به حیات پویا و اثر گذار خود ادامه دهند؛ زیرا لازمه این استمرار و پویایی، پاسخ‌گویی به نیازی از نیازهای جامعه و وجود زیرساخت‌های مناسب بود. اما چون هنوز "نیاز" تعریف نشده بود و مناسبات اجتماعی - اقتصادی نیز متناسب با جوامع دارای حزب، تغییر نکرده بود، طبیعی می‌نمود که احزاب نتوانند ادامه حیات دهند. از این رو، در مقاله حاضر، به بررسی شرایط اجتماعی - اقتصادی مورد نیاز برای ادامه حیات احزاب و مقایسه با شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره اول تحرزب پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: جنبش مشروطه، تحرزب، ساختارهای اجتماعی،

ساختارهای اقتصادی

مقدمه

موقعیت جغرافیایی ایران که از یکسو کوهستانی و از سوی دیگر کویری است و نیز عدم وجود رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی، باعث شده است گروه‌های عمده جمعیتی، در موقعیت‌های پراکنده و جدا از هم به زندگی خود ادامه دهند. این گروه‌های پراکنده در منطقه خود، اندک اندک رشد کرده و تبدیل به قدرت محلی می‌شدند و با نیروی نظامی آماده‌ای که در اختیار داشتند به جنگ و درگیری با سایر ایلات می‌پرداختند. آن‌ها از حکومت مرکزی نیز تا زمانی که قدرت داشت، تمکین می‌کردند؛ به طوری که به هنگام ضعف حکومت مرکزی و یا عدم تمرکز قدرت، نهادهای قبیله‌ای، راه خود مختاری را در پیش می‌گرفتند (کدی، ۱۳۷۵: ۵۸).

از سوی دیگر، حکومت‌ها نیز با نیروی نظامی که از این قبایل در هنگام جنگ می‌گرفتند باعث تحکیم و تقویت موقعیت این قبایل می‌شدند. در مقابل، حکومت‌ها برای جلوگیری از حرکات خودسرانه و وادار کردن ایلات به تمکین از حکومت مرکزی، از ایلات بزرگ گروگان می‌گرفتند تا ایلات علم خود مختاری بر ندارند (لمبتون، ۱۳۶۳:

(۷۹). آخرین نقش آفرینی ایلات در ایران، مربوط به فتح تهران است. این نقش تعیین کننده ایلات، تا دوره پهلوی نیز کاملاً به چشم می خورد.

جمعیت ایلات در قرن ۱۹، معادل نیمی از کل جمعیت ایران را تشکیل می داد. و نیم دیگر جمعیت در روستا و شهرها سکونت داشتند که از این میان، ۳۰ درصد روستائین بودند که در روستاها به کار دامداری و کشاورزی می پرداختند. ۲۰ درصد باقی مانده هم شهرنشین بودند که طبقات گوناگون، از جمله، اشراف و اعیان، روحانیان، تجار و بازرگانان بزرگ و اصناف و نهایتاً توده مردم را شامل می شدند. شهرها نیز مختصات واقعی شهر را نداشتند و به صورت روستاهای بزرگ بودند. بیشتر مردم نیز بی سواد بودند. به طور کلی ایران از نظر اجتماعی در قرن ۱۹ ترکیبی ناهمگون و کاملاً سنتی داشت. از نظر اقتصادی نیز وضع ایران چندان مناسب نبود. اقتصاد ایران، اقتصاد معیشتی (کشاورزی) و اقتصاد تجاری بود. بدین صورت که تولید عمده ایران را محصولات کشاورزی تشکیل می داد که آن هم به مصرف داخلی می رسید و بازرگانان نیز تنها به امر داد و ستد کالا می پرداختند. تولیدات صنعتی نیز بسیار ناچیز و در حد صفر بود. با باز شدن دروازه های ایران به روی کالاهای خارجی که با کیفیت بالاتر و قیمت پایین تر ارائه می شد عرصه بر معدود تولید کنندگان مصنوعات داخلی تنگ تر شد و بطور کلی کارگاه های تولیدی داخلی تعطیل شدند و ایرانیان تنها فروشنده و مصرف کننده کالاهای خارجی شدند. بدین ترتیب، اقتصاد ایران متکی به خارج شد و ایران به صورت کشوری نیمه مستعمره درآمد. سرمایه گذاری های خارجی و داخلی در امر صنعت هم تقریباً با شکست روبرو گردید. (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۸۲). در حالی که اروپا وارد عصر مدرن شده بود، در ایران کوچک ترین نشانه ای از عصر مدرن به چشم نمی خورد و مناسبات اجتماعی - اقتصادی کاملاً بر پایه مناسبات سنتی گذشته بود.

طرح مسأله

پس از آشنایی ضمنی ایرانیان با جامعه مترقی و پیشرفته آن روزگار، نخبگان ایرانی پیوسته به دنبال کشف دلایل عقب‌ماندگی ایران بودند، تا این که در فرایندی پس از مقایسه اوضاع اروپا با ایران، مشکل را در شیوه حکومت ایران و نبود قانون دیدند و اندک اندک به فکر اصلاح امور حکومتی ایران افتادند. در این میان، مستشارالدوله کتابی به نام "یک کلمه" نوشت. وی در این کتاب، تمام مشکلات ایران را ناشی از نداشتن یک کلمه، یعنی "قانون" دانست. سرانجام با رهبری نخبگان سیاسی و دینی و حمایت عامه مردم، جنبش مشروطه (۱۲۸۵ هـ ش) به پیروزی رسید. با شروع به کار مجلس اول، عملاً شیوه جدید حکومت در ایران آغاز شد، بدون آن که روند تحول نهادهای مدنی از سنت به مدرنیته، نمود آشکاری داشته باشد. اما با آغاز به کار مجلس دوم، احزاب سیاسی در عرصه سیاست ایران شکل گرفتند. نحوه شکل‌گیری این احزاب، بر مبنای همان انجمن‌ها استوار بود، یعنی انجمن‌های مخفی به صورت احزاب جدید اعلام موجودیت نمودند (سال‌های ۱۳۸۶: ۴۲). ولی اطلاعات حزبی در میان اعضای آنها در حد بسیار اندک و تقلیدی از احزاب قفقاز و برخی کشورهای اروپایی بود. حتی در میان نخبگان جامعه نیز اطلاع چندانی نسبت به احزاب و ساز و کار آنها وجود نداشت. احزاب اولیه ایران همان مجامع قبل از مشروطه بودند که تنها نام حزب را به خود اضافه کرده بودند. در جامعه نیز هنوز بستری برای فعالیت‌های حزبی ایجاد نشده بود.

یافتن پاسخ‌های مناسب در باره علل اقتصادی - اجتماعی ناپایداری فعالیت احزاب سیاسی در ایران، مسأله این مقاله را تشکیل می‌دهد.

سؤالات اساسی عبارتند از:

- ۱- چه رابطه‌ای میان وضعیت عینی اقتصادی - اجتماعی و زیرساخت‌های اجتماعی - اقتصادی مساعد برای فعالیت احزاب می‌توان قائل شد؟
- ۲- مقایسه اوضاع اقتصادی - اجتماعی موجود ایران با زیرساخت‌های اجتماعی - اقتصادی مساعد، برای فعالیت احزاب قابل مقایسه است؟

پیشینه پژوهش

پس از بررسی‌های به عمل آمده مشخص شد که کتاب یا مقاله‌ای درباره موانع اقتصادی و اجتماعی ناپایداری احزاب ایران در دوره اول تحزب به صورت مجزا به چاپ نرسیده است، بلکه به صورت کلی و گذرا در برخی کتب مانند "جامعه‌شناسی احزاب" رابرت میخلز، به تعاریف و کلیات پرداخته شده است. در کتاب "موانع توسعه سیاسی در ایران"، دکتر حسین بشیریه به بررسی دولت مطلقه پهلوی پرداخته است. استدلال اصلی نویسنده این است که تکوین ساخت دولت مطلقه مدرن همراه با گسترش چندپارگی‌های اجتماعی و فرهنگی و تداوم و تقویت فرهنگ سیاسی پدر سالارانه، از موانع اصلی توسعه سیاسی در ایران بوده است (بشیریه، ۱۳۸۲: دیباچه) این کتاب برای بررسی دوره دوم تحزب مفیدتر است. کتاب "چرا غرب پیش رفت و ما عقب مانده‌ایم" از دکتر کاظم علمداری، به ۹ نظریه درباره عقب ماندگی ایران پرداخته است. در کتاب‌های "نقش نیروی سوم و جایگاه آن" از محسن مدیر شانه چی، "مشروطه‌ایرانی" از دکتر ماشاءالله آجودانی، "ایران بین دو انقلاب" یرواند آبراهامیان، و نیز در برخی مقالات "مجموعه مقالات تحزب" وزارت کشور، "آسیب‌شناسی تحزب در ایران" از دکتر ابراهیم یزدی، در "جامعه کوتاه مدت" از دکتر محمد علی کاتوزیان، "معمای ناپایداری احزاب" از دکتر کاظم علمداری، "ناپیوستگی حیات حزبی در ایران" از دکتر نظام الدین قهاری و در سخنرانی‌های فصلی خانه احزاب ایران و برخی سخنرانی‌های صاحب نظران سیاسی نیز اشاراتی کوتاه به این موضوع شده است.

این که مشروطه هنوز ورد زبان ماست، خود گویای باقی ماندن برخی مسائلی است که جنبش مشروطه را موجب شدند. به بیان دیگر، اگر مشروطه موفق بود که ما هنوز نباید همان خواست‌ها را داشته باشیم. ولی واقعیات موجود نشان می‌دهد که صد سال است هنوز نتوانسته‌ایم این خواست‌ها را در جامعه ایران نهادینه کنیم، که اگر کرده

بودیم هنوز همان حرف‌ها را بعد از صد سال نمی‌زدیم؛ و هنوز بر سر یافتن راهکار مناسب برای حل موانع ساختاری موجود در مسیر تحزب بحث نمی‌کردیم؛ هنوز چه در سطح مردم و چه در سطح حکومت‌گران به احزاب بی‌اعتماد نبودیم و به ایشان به دید منفی نمی‌نگریستیم و هنوز هم تلاش احزاب برای کسب قدرت را که اصلی‌ترین کارویژه احزاب است، به‌مثابه خیانت به کشور تلقی نمی‌کردیم. شاید این مقاله بتواند طرح بحث جدیدی در جهت نگاه واکاوانه به بحث چرایی ناکارآمدی احزاب در کشورمان باشد.

چارچوب نظری

مدرنیته در اصطلاح عبارت است از: دریافتی نو از جهان، هستی، زمان و تحول تاریخی. اصطلاح مدرنیته با این تعبیر، تمامیتی است کلی، که اجزای پراکنده آن در هنر، فلسفه، سیاست و اقتصاد، در کنار هم و همراه هم، هیأتی موزون، هماهنگ، همگون و تام را تشکیل می‌دهند (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۷).

مدرنیسم، گفتمانی جدید است که با گفتمان سنت تفاوت دارد. این تفاوت، بنیادی و در مبانی است؛ چرا که نظام‌های فکری جدید و قدیم، مبانی نظری متفاوتی دارند. مبانی تجدد "خرد خود بنیاد و نقاد" است. اگر ما این تفاوت را متوجه شویم، آنگاه بسیاری از معضلات ما حل خواهد شد. به نظر می‌رسد که "بسیاری از مشکلات ما در همین نکته نهفته است که با مبانی نظری تفکر قدیم می‌خواهیم به موضوعات جدیدی بپردازیم. (احمدی، ۱۳۷۷: ۲۴).

تحول جوامع و گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن، نیاز به تغییر دیدگاه‌ها در تمام زمینه‌ها دارد، که البته پیش‌نیاز تغییر دیدگاه‌ها تغییر در شرایط اجتماعی است. یعنی درعین حال که جامعه از لحاظ سیاسی در دوره گذار است، از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز باید دچار گذار شده باشد. به عبارتی، با عوض شدن جو تاریخی، باید تغییراتی اساسی در جامعه نیز رخ دهد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تغییر

"دستگاه مفهومی" رایج در جامعه اشاره کرد (آشوری). اگر جو تاریخی عوض شود، اما دستگاه مفهومی جامعه تغییر نکند، جامعه دچار حالت عدم تعادل و تعارض در انتخاب روش و عمل و در واقع، دچار سردرگمی می‌شود. می‌توان گفت که ماندن در نیمه راه، گیر کردن میان نو و کهنه و خصلت چند گانه داشتن و اختلاط، به ویژگی اصلی جامعه ما تبدیل شده است. ما، هم نشانه‌های جامعه مدرن را داریم، هم علایم حیاتی فرهنگ و تلقی و ذهنیت سنتی را هم به شیوه‌های امروزی زندگی می‌کنیم و هم باورها و رفتارهایی داریم که به دنیای دیروز تعلق دارند. به نظر می‌رسد یک قرن میان دو صندلی نشستن و یک قرن سرگشتگی هویتی، موجبات درونی کردن این دوگانه زیستن و دوگانه اندیشیدن را فراهم آورده باشد. اگر این دوگانگی در ابتدای انقلاب مشروطیت، طبیعی و قابل درک بود، سخت جانی آن پس از یک قرن، معنایی جز نشانه‌های آسیب شناسانه جامعه ما ندارد.

استمرار و کارآمدی یک نهاد یا نظام، مستلزم پاسخ‌گویی به خواسته‌های مختلف جامعه است و دیگر آن که این خواسته‌ها بستگی به شناخت و برداشت دقیق از مختصات و تمایزات فرهنگی جامعه دارد (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۷).

معمولاً میان نهاد موجود جامعه و نیازهای آن، ارتباط مستقیم وجود دارد. اگر بین نهاد ایجاد شده و نیاز جامعه، رابطه مثبت برقرار باشد و آن‌ها به‌طور ساختاری و اصولی ایجاد شده باشند، پاسخ‌گوی نیازهای عینی خواهند بود. درباره این رابطه دورکیم می‌گوید: «واژه کارکرد به دو شیوه متفاوت به‌کار رفته است؛ گاهی به‌معنای دستگاهی از حرکات حیاتی است، صرف نظر از نتایج آن، و گاه به‌معنای رابطه هم‌جوابی موجود مابین این حرکات و برخی نیازهای تن» (دورکیم، ۱۳۶۹: ۵۹). نوع حاکمیت وقت، ساختار فرهنگی جامعه، ساختار اجتماعی جامعه و ساختار اقتصادی جامعه، ارتباط تنگاتنگ با هم دارند که در نوشتار حاضر، فقط ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

ساختار اجتماعی

ساختار اجتماعی، به مجموعه مرتبط نهادهای تشکیل‌دهنده جامعه گفته می‌شود. دلایل ساختار اجتماعی ناپایداری احزاب در ایران، با عدم حضور واقعی دیگر پدیده‌های دنیای مدرن مرتبط است. یعنی ریشه کلیه ویژگی‌های پیشرفت در دنیای مدرن، با رشد احزاب سیاسی تقریباً مشترک و یکسان است. به بیان دیگر، ماندگاری احزاب، با عوامل رشد و توسعه جامعه رابطه‌ای مستقیم دارد. هر موضوع جدید، ابتدا باید در ذهن انسان جای خاص خود را بیابد و پس از آن است که در جهان خارج عینیت می‌یابد. اگر بدون ذهنیت مناسب، امری به عینیت برسد، یک «... امر بی‌ریشه و محکوم به شکست است. تدوین قانون اساسی، ایجاد نهادها و سازمان‌های دموکراتیک و حتی احزاب برای تحقق و استمرار دموکراسی کفایت نمی‌کند، بلکه تحقق و استمرار دموکراسی نیازمند شرایط پایدارتری است که ریشه در اعماق جامعه انسانی دارد و به عبارت دیگر مادام که تحول اساسی در روحیه مردم و شرایط اجتماعی صورت نگیرد این نهادها و قوانین کالبد بی‌روحي خواهند بود که جز نام دموکراسی نشان دیگری ندارند» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴، ۷۵).

ایران در دوره مورد بحث، جامعه‌ای در حال انتقال^۱ است و علاوه بر دارا بودن ویژگی‌های یک جامعه در حال انتقال از وضعیت‌های شکل‌گرفته تاریخی - سنتی به یک جامعه جدید و در حال دگرذیسی^۲، بسیاری از هنجارها و رفتارهای فردی و جمعی حاکم بر جامعه نیز در حال دگرگونی و تغییر در شکل و محتواست (سالمی، ۱۳۸۶: ۵۱). در جامعه در حال انتقال و دگرذیسی، همگنی و یکنواختی در رفتارها، آراء، عقاید و اندیشه‌ها وجود ندارد، بلکه طیفی گسترده از اندیشه‌ها و رفتارها قابل مشاهده است و در صورتی که جامعه به سطحی از عقلانیت سیاسی نرسیده باشد، این تکرار در آراء و عقاید، نه تنها سازنده نیست، بلکه می‌تواند به واگرایی شدید اجتماعی نیز منجر شود. و چون

۱. Transitional Society

۲. Transformation

این واگرایی موجب از میان رفتن نظم جامعه می‌شود، حاکمیت احزاب را محدود و محدودتر می‌سازد. حال آن که مطرح نشدن بحثی در جامعه، دلیل بر نبود آن بحث نیست، بلکه شاید هنوز جامعه به مرحله‌ای نرسیده باشد که آن بحث، موضوعیت یافته و مطرح شود. وجود احزاب سیاسی، از ویژگی‌های جوامع مدرن است که مراحل گذار را به پایان رسانده‌اند و پیشاپیش، مراحل گوناگون رشد صنعتی، اقتصادی، علمی، سیاسی و فرهنگی را پشت سر گذارده‌اند، به ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست یافته‌اند و همواره در حال استمرار تکاملی این مراحل هستند. چون در جوامع مدرن، سرمایه‌داری خصوصی و احزاب سیاسی در مقابل فئودالیسم دیرپا و دولت مقتدر مرکزی، طی مراحل، همزمان رشد کرده‌اند، عده‌ای وجود احزاب را از ویژگی‌های جوامع سرمایه‌داری می‌دانند. در این جوامع، از مدت‌ها پیش (پیش از ورود به جامعه مدرن) طبقات گوناگون با منافع و مصالح متفاوت شکل گرفته‌اند. این طبقات، به چنان مرحله‌ای از رشد آگاهی‌های اجتماعی - سیاسی دست یافته‌اند که برای وصول به اهداف خود، مشارکت در کلیه امور جامعه را ضروری دانسته، برای کسب قدرت و حفظ آن به تلاش جمعی می‌پردازند.

کوشندگانی که به این مرحله از آگاهی رسیده‌اند، جهت هماهنگ ساختن و افزودن به توان خود برای مقابله با قدرتمندان اقتصادی و سیاسی، به تشکیل سازمان‌ها و احزاب سیاسی مبادرت می‌ورزیدند؛ چون به این نتیجه رسیده بودند که کسب حقوق و منافع اقتصادی - اجتماعی و مشارکت در مدیریت جامعه، نیاز به اتحاد و یکپارچگی طبقات مشترک‌المنافع در قالب برنامه‌ها، آرمان‌ها و اهداف مشخص رد و باید از اصول مدونی که همگان در تنظیم آن مشارکت داشته‌اند، پیروی کنند و اخلاقاً به آن پایبند باشند. این اصول ناشی از رشد افکار و اندیشه‌های بارور و آینده‌نگر و معرفت‌شناسانه سیاسی فرهیختگان جامعه است که علل نابسامانی‌های محیط خود را شناخته و همواره به دنبال کشف راه‌های رفع آن‌ها هستند. (قهاری، ۱۳۸۵: ۶۶)

یکی از نظریاتی که تا حدودی ناکارآمدی اقتصادی - اجتماعی احزاب ایران در این دوره را می‌توان با آن تحلیل کرد، نظریه توسعه و نوسازی است. بر این اساس، پیدایش احزاب سیاسی، با فراگرد توسعه و نوسازی پیوند دارد. فرایند توسعه، فرایندی است همه‌جانبه و مرکب که جنبه‌های اقتصادی آن را کاربرد دانش جدید و تکنولوژی جهت کنترل منابع طبیعی، افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش رشد بازده سرانه، تقسیم کار، تولید انبوه و ایجاد تخصص در تولید محصولات قابل عرضه در بازار و جنبه‌های اجتماعی آن را نیز ظهور مشاغل نو، روابط اجتماعی نو، شهرنشینی، پدید آمدن نهادهای جدید برای انجام وظایف جدید و پیروی از سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی تازه بشری بجای سیستم‌های قدیمی تشکیل می‌دهند. آگاهی بیشتر افراد از مسائل سیاسی و شرکت آن‌ها در امور سیاسی، تماس پیدا کردن تقریباً هر نوع فعالیت افراد با حکومت و قانون، و از بین رفتن کانون‌های سنتی قدرت نیز مهم‌ترین جنبه‌های سیاسی این فرایند به شمار می‌آیند.

براین اساس، پیدایش حزب سیاسی مؤید آن است که جامعه به مرحله‌ای از سیر تکامل و رشد خود رسیده که سیاست‌گری و رهبری سیاسی آن نمی‌تواند به عده معدودی افراد بی‌علاقه و بی‌تفاوت به احساسات و عقاید مردم محدود باشد. «به نظر اورت لد (Lead. O) سه دگرگونی در سده‌های ۱۸ و ۱۷ در اروپای غربی رخ داده که می‌توان آنها را سرچشمه احزاب سیاسی دانست که وی به این دگرگونی‌ها لقب انقلاب داده است.

۱- مخالفت توده با ادامه امتیازهای طبقاتی

۲- پیشرفت‌های صنعتی

۳- پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی (محمدی‌نژاد، ۱۳۵۵: ۶۲).

پیشرفت‌های علمی و صنعتی، سبب ظهور طبقه‌ای جدید شد که می‌توان آن را طبقه متوسط نامید. پافشاری این طبقه برای کسب برابری با طبقه اشراف و شرکت در امور سیاسی، موجبات پیدایش حزب‌های سیاسی را فراهم آورد. (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۵).

(ایران در این دوره، حتی زیرساخت‌های سیاسی مورد نیاز احزاب را هم در اختیار نداشت، چه رسد به زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی که برای تحقق آن‌ها زمان بیشتری مورد نیاز است).

- ایجاد، فعالیت و پویایی احزاب به لحاظ اجتماعی - اقتصادی، نیاز به شرایطی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- ۱) قبول اصل تکثر یا تنوع و گوناگونی افکار و اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.
- ۲) ساختار سیاسی دموکراتیک.
- ۳) رشد شهرنشینی.
- ۴) وجود طبقه متوسط شهری.
- ۵) گذر از اقتصاد کشاورزی و رسیدن به اقتصاد بورژوازی.
- ۶) پذیرش رقابت درون‌گروهی.
- ۷) آشتی‌پذیری رقابت.
- ۸) پذیرش اصل گفت‌وگو به جای تخاصم.

اوضاع اجتماعی ایران

به طور کلی از دیدگاه جامعه‌شناسان، برای بررسی ساختار و طبقات اجتماعی، بیشتر مفهوم طبقه به کار می‌رود که غالباً به دو معناست. طبقه در معنای اول، به مفهوم افرادی با منابع درآمد مشابه، میزان درآمد همسان و شیوه زندگی همگون است. در معنای دوم، طبقه دلالت بر یک مفهوم و واژه پیچیده اجتماعی - روانی دارد که برای طبقه بندی افرادی به کار می‌رود که علاوه بر قرارگرفتن در سلسله مراتب اجتماعی مشابه، نگرش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشترکی نیز دارند. در واقع نوع اول، بر طبقات پنهان، عینی اقتصادی و اجتماعی و نوع دوم، به طبقات آشکار، ذهنی سیاسی و اجتماعی دلالت دارد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۳).

ساختار اجتماعی ایران، با ساختار طبقاتی ایران قرن ۱۹، به معنای اول طبقه شباهت دارد و به گمان زیاد، طبقه به معنای دوم، در این دوره تاریخی در ایران وجود نداشته است. در مجموع می‌توان چند طبقه اجتماعی را در جامعه ایرانی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بررسی نمود.

۱- طبقه حاکم

در رأس طبقه حاکم، شاه قرار داشت. در واقع، شاه در رأس کلیه گروه‌های اجتماعی قرار داشت. سلسله قاجاریه همانند سلسله‌های پیشین، دارای تمامی وجوه مشخصه استبدادی بود که از آن با نام استبداد شرقی یا ایرانی نام برده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۶۶ ج ۱: ۳۹). در ادبیات فارسی، واژه‌های دیگری نیز برای طبقه حاکمه به کار رفته است که از آن جمله می‌توان به طبقه ممتاز، هیأت حاکم، اعیان، اشراف، بزرگان و زمامداران اشاره کرد.

پادشاه را شاه شاهان، سلطان سلاطین، قبله عالم، دادگستر مردمان، حامی بیچارگان، سایه خداوند در زمین و... می‌نامیدند. قدرت شاه بسیار گسترده بود. او مالک همه زمین‌های غیر وقفی بود که قبلاً بخشیده نشده بود. او می‌توانست دارایی کسانی را که مغضوب شده بودند مصادره نماید. کلامش قانون بود و حق منحصر به فرد دادن امتیازات، مزیت‌ها و انحصارات را داشت (آبراهامیان و کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۴). اراده شاه به منزله قانون بود. مردم ایران جملگی اتباع شاه محسوب می‌شدند و شاه با آن‌ها به هر وضعی که می‌خواست رفتار می‌کرد. ایرانیان به چاکری شاه افتخار می‌کردند و عنوان "قلی" یا "برده" ضمیمه نام بسیاری از اشراف بود. شاه رعایایش را در مواقع ضروری برای قشون فرا می‌خواند و مستقیماً در بازار در تثبیت قیمت‌ها، خرید و فروش و انبار کردن مواد غذایی مداخله داشت. وی صاحب مرگ و زندگی رعایایش و عزل و نصب صاحب منصبان قلمرواش بود که عبارت بودند از: وزراء، مستوفیان، افسران و مأمورین

ارتش و حکام سراسر کشور، ایلخانان و وکلای آنها در پایتخت. (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۴).

علاوه بر شاه، طبقه حاکم، قشرهای دیگری را نیز شامل می‌شد که عبارت بودند از: خانواده‌های سلطنتی، سران قبایل، زمینداران محلی، علمای طرفدار سیستم، نخبگان نظامی و مقامات عالی‌رتبه دولت.

با توجه به کثرت ازدواج‌ها و نیز کثرت فرزندان شاهان قاجار، تعداد اعضای خانواده سلطنتی، جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. اعضای خاندان قاجار، به دولت اتکا داشتند و از آن ارتزاق می‌کردند. رهبران قبایل بزرگ بختیاری، کرد، افشار، قراگوزلو، قشقایی، بلوچ و ترکمن در واقع جزو طبقه حاکم بودند. آنان غالباً در محل سکونت خود، املاک بسیاری در اختیار داشتند. قدرت ایشان از نیروی نظامی‌شان ناشی می‌شد که می‌توانستند از میان تابعین خود گردآوری کنند. وقتی شاه، نیروی نظامی احضار می‌کرد، رهبران قبایل موظف بودند آنان را جمع‌آوری کنند. در بسیاری موارد رهبران قبایل، حکومت‌های ایالتی را در دست داشتند و در برخی مناطق دور افتاده، آنان حکام بلامنازع محلی به شمار می‌آمدند. حکومت در موارد متعدد از شکاف بین قبایل استفاده می‌کرد و از تحریک دشمنی‌های قبیله‌ای، به عنوان ابزار سیاست حکومت، در ایجاد تفرقه میان قبایل سود می‌برد (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۳۸).

مقامات عالی‌رتبه دولت یا عمال دیوانی، قشر دیگری بودند که در زمره کارگزاران شاه و حکومت و جزو طبقه حاکمه محسوب می‌شدند. بالاترین مقام اداری، اجرایی و سیاسی جامعه پس از شخص شاه، صدراعظم بود که البته در دوره‌های مختلف تاریخ ایران به نام‌های گوناگونی از جمله اعتماد الدوله، وزیر، صاحب سالار، وکیل الدوله و صدراعظم خوانده می‌شده است. از زمان فتحعلی شاه، تشکیلات دیوانی و لشکری به طور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت و یک صدر اعظم و یک مستوفی‌الممالک منصوب شدند. انتصاب مستوفیان ایالات مختلف بر عهده مستوفی‌الممالک بود که وظیفه برآورد عواید ایالات تحت نظارت، گزارش حساب‌های ایالات و ممیز کردن آن عواید را بر

عاهده داشتند. از مقامات دیگر تشکیلات دیوانی، وزیر لشکر بود. منشی الممالک یا رییس کلیه منشیان، صاحب دیوان که ظاهراً وظیفه‌اش تهیه اسناد برای امضا بود، معیرالممالک یا رییس ضرابخانه، خطیب‌الممالک که در سال نو و یا در تشریفات دیگر، به نام شاه خطبه می‌خواند. منجم باشی نیز جزو مقامات دیوانی بود. (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۴۲).

امور مالی حکام را وزرا اداره می‌کردند که غالباً از میان مستوفیان برگزیده می‌شدند. بدین ترتیب، دیوان سالاران بزرگ در اطراف شاه بودند. از سوی دیگر، مناصب بزرگ، راهی به سوی حصول ثروت بود. گروه دیگر از عمال دیوانی، مردان شمشیر بودند که صرفاً سرباز حرفه‌ای نبودند، بلکه مدیران اداری نیز محسوب می‌شدند. شاهزادگان قاجار، رهبران قبایل، و زمینداران را می‌توان پیش از دیگران در این ردیف قرار داد. البته قدرت ایشان به تعدد پیروانشان بستگی داشت. مردان شمشیر دارای قدرت ریشه‌ای بودند. اما مردان قلم، چندان در امان نبودند و صعود و سقوطشان، بستگی به مزاج حکمران داشت. از سوی دیگر، مقام بالای ایشان پیوسته ایشان را در معرض حسادت همقطاران‌شان و اغلب بدگمانی شاه قرار می‌داد. عده‌ای از ایشان عبارت بودند از: حاج ابراهیم کلاتر، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، فیروز میرزا نصرت الدوله (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۹۱-۷۷).

۲- روحانیان

قشر دیگری که در دوره قاجار جایگاه ویژه‌ای داشتند علمای دینی بودند که از زمان رسمی کردن تشیع به عنوان مذهب رسمی در دوره صفویه بسیار قدرتمند شده بودند. مقارن تشکیل دولت قاجار، قدرت و نفوذ فقهای شیعه افزایش یافته بود. حتی می‌توان گفت که در دوره قاجار علمای شیعه پیشرفت چشمگیری نسبت به دوره صفویه به دست آورده بودند. اگر در دوره صفویه، قدرت مذهبی و فقهی علما تحت الشعاع قدرت سیاسی، باطنی و قطبی شاهان صفوی قرار می‌گرفت، در دوره قاجار، شاهان با علمایی

مواجه بودند که از صفویه تا روی کار آمدن قاجار، برجایگاه و نفوذ اجتماعی خود افزوده بودند و خود و حوزه‌هایشان را بیشتر تحکیم کرده بودند. از سوی دیگر، شاهان قاجار آن جنبه صوفی و موقعیت صفوی‌ها را نداشتند و بیش از آنان، احساس نیاز به وام گرفتن، مشروعیت از قبل علمای دین می‌کردند.

رابطه‌ای که میان بازار و بازرگان و علما و فقها از طریق وجوهات شرعی، وقف و نظایر آن برقرار شده بود و استقلالی که از این رهگذر، نهاد دین در برابر دولت به دست آورده بود، سبب می‌شد که علمای دین، قدرتی را به موازات قدرت سیاسی موجود به دست آورند. براین اساس، در دوره قاجاریه، علما مورد احترام قرار گرفتند و از آن‌ها دعوت می‌شد به پایتخت بیایند (تنکابنی، بی تا: ۲۱). در دوره قاجار بر خلاف دوره صفوی، نهاد دین تحت قیادت نهاد سیاست نبود و مجتهدان در میان مردم، ارزش بالایی داشتند. در میان مجتهدان، مجتهد اعلم یا مرجع تقلید، از درجات بالاتری برخوردار بود. از لحاظ ارتباط با قدرت سیاسی، علما و روحانیون به دو دسته تقسیم می‌شدند. گروهی که ارتباط نزدیک با دربار داشتند و یا دارای مشاغل دولتی بودند و گروه دیگر که ارتباطی با قدرت سیاسی و دولت نداشتند و دارای استقلال سیاسی و مالی بودند.

در آستانه مشروطه، روحانیون از نظر تفکر به سه گروه تقسیم می‌شدند:

(۱) روحانیان دارای اندیشه‌ها و روحیات آزادی‌خواهی و ترقی‌خواهی اقتباس‌شده

از غرب.

(۲) روحانیون دارای اعتقادات رسمی، سنتی و متعارف اسلامی.

(۳) روحانیون با افکار و روحیات جدید متأثر از جریان احیاء و اصلاح دینی.

در دوره قاجار، هم امور مذهبی، هم امر قضاوت و هم امر تعلیم و تربیت، به عهده روحانیون بود. افزایش کمی علما، بسط حوزه قدرت و اقتدار دینی آن‌ها، بویژه تعمیم زعامت آنان به قلمرو اجتماعی و سیاسی، از بارزترین ویژگی‌های دوره قاجاریه است. درست است که تحول کمی و کیفی و تعمیم زعامت علمای عصر قاجاریه، در سایه قرن‌ها تلاش فقها و مجتهدان شیعه از روزگار صدوق تا وحید بهبهانی فراهم شد، اما به

هر حال جهش سریع ایشان در وصول به مواضع قدرت سیاسی و گسترش پایگاه اجتماعی آنان در دوره قاجاریه، به دست علمای همین دوره محقق گردید. «علمای این روزگار توانستند چنان امتیازاتی وسیع تحصیل کنند که نظیر آن در هیچکدام از مقاطع تاریخی بجز صفویه بدست نیامده بود. در عین حال بدلیل ویژگی‌های خاص علمای این دوره و نیز ماهیت روابطشان با سلاطین قاجار و استقلال آنها از دستگاه حاکمه نباید این دوره را به عصر تجدید قدرت علمای صفوی تعبیر کرد» (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۶۲). در دوره قاجار، ارتباط حکام با علما شدت یافت که گرچه در کوتاه‌مدت، نتایجی داشت، اما در دراز مدت، علما را تبدیل به قدرتی همسنگ با سلاطین کرد، تا جایی که با توجه به حمایت‌هایشان از منافع مردم، می‌توانستند در مقابل شاهان بایستند و خواستار حقوق و امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشند و یا حتی آنان را به عدول از برخی تصمیمات خویش وادارند.

ناصرالدین شاه در احترام علما سعی بلیغ داشت و همواره سعی می‌کرد چنان گام‌هایی در دلجویی ایشان بردارد که موجبات تحریک علما را فراهم نیآورد. البته، استقلال مالی علما به دلیل برخورداری از وجوهات، ارتباط نزدیک ایشان با اقشار اجتماعی تجار و کسبه و نیز ارتباط با توده مردم، به آن‌ها موقعیت ویژه‌ای بخشیده بود که در جریان‌ات سیاسی - اجتماعی دوره قاجار، مخصوصاً قیام تنباکو و انقلاب مشروطیت، چهره خود را عیان نمود.

۳- تجار (بازرگانان)

تجار (بازرگانان)، قشر دیگر قدرتمند و حایز اهمیت در جامعه بودند. «شهر اسلامی متشکل بود از ارکان سه گانه: ارک، مسجد جامع و بازارها که هر یک جایگاه یکی از عناصر متشکله اجتماع شهری یعنی علما، عمال دیوانی و بازاریان بشمار می‌آمد. بازارها ستون فقرات نظام اجتماعی بودند و شالوده زندگی اقتصادی و اجتماعی در شهرها را تشکیل می‌دادند. در بازارها تجار بزرگ و متوسط در رأس سلسله مراتب اجتماعی جای

داشتند و پس از آنان کدخدایان، ریش سفیدان، جماعت‌های اصناف قرار داشتند هر حرفه و کسب و کاری در بازار از سه رده مشخص تشکیل می‌شد که شامل استادان و صاحبان دکان‌ها، کارگران و شاگردان بود» (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۳).

در ساختار اقتصادی دوره قاجاریه، تجار در شمار نیرومندترین و ثروتمندترین طبقات اجتماعی جامعه ایران بودند که سرانجام در پی یک رشته تطورات سیاسی و اجتماعی، تبدیل به جریان مقابل با دستگاه حاکمه شدند (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۷۴). از آن‌جا که نیازهای مالی مساجد، بازارها، مکتب‌ها، مدارس و تکایا و سایر موقوفات را بسیاری از بازاریان تأمین می‌کردند، این طبقه متوسط تجاری، پیوندهای محکمی با وعاظ، آخوندها، طلاب، ملاها و حتی مجتهدان داشت. این همبستگی، اغلب از طریق ازدواج تقویت می‌شد و بیشتر سادات، حجج اسلام و حتی آیت الله‌ها با تجار بازار، پیوندهای فامیلی داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۳). از لحاظ موقعیت اجتماعی، تجار بزرگ دارای موقعیت‌های ممتاز بودند و پایگاه اجتماعی کسبه و پیشه‌ورانی که در اصناف تشکیل می‌شدند کاملاً متمایز بود. تجار از یک سو از اهل بازار متمایز بودند و از سوی دیگر در رأس هرم قدرت و منزلت و ثروت بازار جای داشتند (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۶). البته تجار عمده در ردیف پایین‌تر از اعضای مهم دیوان سالاری، نظامیان، زمینداران و طبقات مذهبی قرار می‌گرفتند. هر چند آنان از طریق پیوندهای ازدواج، خرید زمین و یا خدمات دولتی، هم ردیف این طبقات می‌شدند (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۴۹).

در بسیاری موارد، تجار بزرگ روابط مالی درهم تنیده‌ای با سران حکومت پیدا می‌کردند و آنان را در فعالیت‌های بازرگانی خود شریک و سهام می‌ساختند و بدین ترتیب، منافع مشترکی میان تجار بزرگ و سران حکومت پدید می‌آمد که از یک سو، سبب حمایت تجار از جانب حکومت و تأمین بخشی از نیازهای مالی حکومت توسط تجار می‌شد و از سوی دیگر تجار را وابسته و متکی به حکومت شهر می‌کرد و از پیدایش یک طبقه مستقل و خود فرمان از تجار شهر جلوگیری به عمل می‌آورد؛ بویژه آن که فعالیت‌های تجاری، اختصاص به تجار نداشت و در انحصار آنان نبود، بلکه

تجزیه و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۱۹۳

فرمانروایان و حکام و عمال دیوانی نیز به داد و ستد می‌پرداختند (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۶).
تجار، تشکیلات خاصی نداشتند. در شهرهای بزرگ، ملک التجاری وجود داشت که از طرف شاه برگزیده می‌شد و عملاً حکم رئیس انجمن بازرگانی محل را داشت. در واقع، رابط بین دربار و جماعت تجار بود. البته، در دوره قاجار، القاب دیگری نیز به تجار داده می‌شد که از آن جمله، امین‌التجار، معتمدالتجار، معین‌التجار، مؤتمن‌التجار و ناظرالتجار بود.

«براساس آمار بلدیة تهران ۱۳۱۰ شمسی یعنی ۲۵ سال پس از مشروطیت، مشخصات عمده تجار و اصناف تهران به این شرح است: تجار: ۷۳۴ نفر تاجر با ۱۴ شغل، ۸۲۲ دکان، کسبه: ۷۴۹۸ نفر کاسب با ۸۹ شغل و ۹۵۸۹ دکان، پیشه‌وران: ۵۰۲۴ نفر پیشه‌ور با ۹۹ شغل و ۴۹۸۸ دکان» (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۴) برخلاف آن عده از نویسندگان که تجار را یک قشر قدرتمند در دروه پیش از مشروطه می‌دانند، دکتر ملک‌زاده نظر دیگری ارائه کرده است. کسانی که از اوضاع اجتماعی دوره استبداد اطلاعی ندارند وقتی نام تجار تهران را در سرلوحه این صفحه می‌خوانند فوراً ذهنشان متوجه طبقه‌ای می‌شود که در میان جامعه اهمیتی بسزا داشته و در امور اقتصادی و سیاسی نفوذ داشته و یک رکن مهم دستگاه عمومی محسوب می‌شده، ولی در آن زمان تجار دارای اهمیت نبودند و مداخله‌ای در کارها نداشتند و بقول نراقی داخل آدم نبودند و در مجامع عالی کشور راهی نداشتند و دولتیان، آنها را مردان عامی، کنس، خسیس و پول جمع کن می‌دانستند. هر یک از تجار برای این که از شر مأمورین دولت و تعدیات آنها محفوظ باشند خود را به برخی ملاها نزدیک می‌کردند و آن‌ملاها از آنها حمایت می‌کردند و آنان را از شر زور گویی و تجاوزات مأمورین دولت حفظ می‌کردند (ملک‌زاده، ۱۳۵۸: ۲۵۳).

قدرت مالی تجار موجب شده بود که این قشر در دوره قاجار در مواقع ضروری حتی به شاه و حکام کمک کنند. مثلاً عباس میرزا پس از شکست از روس‌ها و

ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه هنگام حرکت از تبریز به تهران برای احراز مقام سلطنت، به تجار مراغه و تبریز متوسل شدند.

این نیازمندی حکومت به تجار باعث افزایش حوزه نفوذ سیاسی آن‌ها شده بود. آن‌ها نیز با بهره‌گیری از این موقعیت قصد داشتند که بر استقلال عمل خویش بیفزایند. در نتیجه آن‌ها نسبت به تصمیماتی که منافع استراتژیک آنان را با خطر مواجه می‌ساخت اعتراض می‌کردند. مخالفت آن‌ها نسبت به ازدیاد مالیت‌های بدون ضابطه، محدودیت‌ها و تعرفه‌های گمرکی و ناامنی جاده‌ها از این موارد بودند. با آغاز رقابت‌های تجاری قدرت‌های بزرگ و گسترش آگاهی‌ها، تجار از موقعیت خود در ایران و جهان آگاهی بیشتری یافتند و پس از این، قیام‌ها و درخواست‌هایی را در مقابل حکومت انجام دادند که نشانگر رشد و توان این قشر اجتماعی تا پیروزی انقلاب مشروطه است.

تجار ایرانی در مواردی که اقدام به سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی مثل احداث کارخانه کردند، چندان موفق نبودند؛ زیرا: «در عصری که بواسطه کارخانجات اروپا و سهولت حمل و نقل به واسطه راه آهن و غیره محصولات به طریق آسان و ارزان وارد می‌شد، اهل ایران رو کردند به خرید متاع خارجه و بتدریج هر صنعت که در خود ایران بود، برفتاد، و احدی از شاه و بزرگان و علما و تجار که خون مردم را می‌خوردند در این صدد برنیامدند که یا مثل خارجه کارخانه دایر نمایند، یا کاری کنند که صنعت قدیم ایران بر نیفتد و کرورها مردمی که از صنایع معاش می‌کردند، عمله خارجه نشوند، اگر کسانی هم به خیال دایر کردن کارخانه یا ساختن آن راه می‌افتادند، سیاست شمال و جنوب بدست دولت ایران مانع می‌شد. اما تجارت، هر پولدار خود را داخل ملاکین کرده و برای خود رعایا و اسراء خریده خود را آسوده‌از زحمت خرید و سفر و فروش و حساب و دکان کرده و هر کسی هم اسم تجارت رابر خود جز از این ندانست که متاع خارجه را در داخله مملکت غلط انداز رواج داده، یکی برصدگران فروخته، ثروت و نفوذ مملکت را حمل به خارجه نماید. تجارت هم‌شد دلالی خارجه، نه ترویج متاع وطنی (سیاح، ۱۳۴۶: ۴۷۲). با این حال، رشد بازرگانی خارجی موجب رشد فعالیت‌های

بازرگانی و تراکم سرمایه در میان تجار بزرگ و نیز برخورد فرهنگی تجار ایرانی و همتهای خارجی آنها شد.

۴- اصناف و پیشه‌وران

اصناف و پیشه‌وران از گذشته‌های دور در ایران وجود داشته‌اند، هر صنف از مجموعه استادان صنف با کمک کارگران و شاگردانی که فعالیت می‌کردند تشکیل می‌شده است. اصناف، یکی از گروه‌های محکوم در مقابل طبقه حاکم بودند. علاوه بر این که نوع کالاهایی که هر صنف می‌فروختند و حدود حرفه‌ای که هر یک از صاحبان حرفه بدان اشتغال داشتند، معلوم و مشخص بود. محل کار صاحبان حرفه و صنایع دستی نیز در غالب شهرها معین و متمرکز بود و مجموعه دکان‌ها و کارگاه‌های صاحبان حرفه و پیشه به نام بازار خوانده می‌شد. در هر بازار راسته‌های متعدد مخصوص اصناف و صاحبان حرفه وجود داشت و افراد هر صنف یا حرفه در راسته مخصوص به خود کار می‌کردند (شمیم، ۱۳۷۵: ۳۷۶).

اقتشاری که در بخش صنایع، اعم از دستی یا صنایع جدید نیز مشغول به کار بودند، در واقع جزو طبقات محکوم جامعه محسوب می‌شدند. رونق تجارت خارجی و ورود کالاهای به نسبت مرغوب‌تر و ارزان‌تر، موجب زوال و انحطاط صنایع ایران شد. از سوی دیگر، تلاش‌های برخی از سرمایه‌داران ایرانی برای ایجاد صنایع جدید و حتی صناعی که توسط خارجی‌ان در ایران ایجاد می‌گردید، چندان قرین موفقیت نبود (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۸۲). کل نیروی کار شاغل در بخش صنایع دستی در ایران در نیمه اول قرن ۱۴ قمری را اشرف حدود ده هزار نفر تخمین زده است (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۳).

جمال‌زاده، علت عدم رشد صنایع و کارخانجات در ایران نیمه دوم قرن ۱۹ را چنین بیان کرده است: «از نیم قرن به این طرف کارخانجات مختلفه و متنوعه در ایران ایجاد گردیده، چه بدست خود ایرانیان و چه به دست خارجی‌ان و علاوه بر ایجاد کارخانه، تشبثات تجاری عدیده نیز به عمل آمده، ولی اغلب به مداخله بی‌تجربگی و

بی‌ثباتی و مخصوصاً رقابت و اشکال تراشی دو همسایه نامیمون «روس و انگلیس» نتیجه مطلوب بدست نیامده است (جمال زاده، ۱۳۳۵: ۹۳). بقیه اقشار جامعه ایران، روستایی، ایلات و عشایر، به دلیل مالیات‌های سنگین در فقر و فلاکت به سر می‌بردند. این گروه، اکثریت جامعه ایران را تشکیل می‌دادند و تقریباً ۷۰ الی ۸۰ درصد مردم ایران در این دوره، جزو روستانشینان و ایلات و عشایر بودند. در واقع دهقان ایرانی همیشه گرسنه و نیمه برهنه و زندگی مشقت بار او، نمونه‌ای از پست‌ترین مراحل زندگی اجتماعی بود (شمیم، ۱۳۷۵: ۳۸۰).

۵- ایلات و عشایر

در قرن نوزدهم، گروه‌های متعددی در ایران زندگی می‌کردند که می‌توان آن‌ها را این‌گونه برشمرد: ساکنان اولیه (فارسی‌ها و مادی‌ها)، نژاد ترک - تاتار، آمیزه‌هایی که در اثر اختلاط سکنه قدیم ایران با ترک - تاتارها پدید آمده‌اند، کردها، عرب‌ها، ارمنی‌ها و قفقازی‌ها، اعقابی که از آمیزش سکنه اصلی ایران با ارمنی‌ها و قفقازی‌ها پدید آمده‌اند، نسطوری‌ها یا کلدانی‌ها، یهودیان، معدودی افغان و بلوچ، ترکمانان که از نژاد خاص مغولی هستند، اعقابی که از اختلاط با مغول‌ها پدید آمده‌اند، عشایر کولی، کولی‌ها و حبشی‌هایی که به عنوان غلام و کنیز آورده شده‌اند، تعداد خیلی خیلی از بربرها (از حوالی کابل)، اعقاب روس‌ها و لهستانی‌ها، اجتماع کوچک اروپایی‌ها که بطور موقت در ایران زندگی می‌کنند، و تعدادی هندو که تجارت‌پیشه بوده‌اند و فعلاً به معدودی درویش تقلیل یافته‌اند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۶).

گذشته از این دسته بندی می‌توان ساکنان ایران را در چهار گروه بزرگ قومی جای داد.

۱- ایرانیان (فارسی، کرد، بلوچ، مازندرانی، گیلک، بختیاری، لر، تالشی، هزاره‌ها، افغان و سایرین).

۲- ترک زبانان (آذری، قشقایی، شاهسون، ترکمن، تیموری‌ها، افشار، جمشیدی‌ها
سایرین و قاجاریات و غیره).

۳- اعراب

۴- غیر مسلمان (آسوریان، ارامنه، یهودیان، زرتشتیان و بهائیان)

توزیع جمعیت در میان گروه‌های قومی بدین صورت بوده است:
ایرانیان ۶۴٪، ترک زبانان ۲۹٪، اعراب ۴٪، غیر مسلمانان ۳٪ (آبراهامیان، ۱۳۷۶:
۱۶).

در تاریخ اخیر ایران، ایلات و عشایر بسیار جابه‌جا شده‌اند و در مناطق مختلف
ایران سکنی گزیده‌اند و گاه یک ایل، چند تکه شده است، مانند قاجارها و بیات‌ها که
این امر از دوره صفویه شروع شد و تا قاجارها و پهلوی نیز ادامه یافت.

تمام سلسه‌های مهم ایرانی، از آل بویه تا قاجار، یا اجداد و دودمان قبیله‌ای
داشته‌اند و یا برای رسیدن به قدرت، بر قدرت‌های نظامی قبیلگی تکیه کرده‌اند. بنابراین،
بر اساس برخی حدسیات، قبایل کوچ نشین در ابتدای قرن ۱۹، حدود نیمی از جمعیت
ایران را تشکیل می‌دادند که این رقم در اواخر قرن، به مرز یک چهارم رسید. (کدی،
۱۳۷۵: ۵۷) در سال‌های آغازین قرن ۱۹، سیاست ایلی و سیاست نظامی، رابطه‌ای
تنگتنگ با یکدیگر داشتند. سربازانی که از ایلات احضار می‌شدند، بویژه قبل از
اصلاحات نظامی دوره ناصرالدین شاه، بخش عمده‌ای از نیروهای نظامی کشور را
تشکیل می‌دادند (همان: ۷۸).

در اوایل قرن ۱۹، ایلاتی که نیروهای سواران نامنظم را تشکیل می‌دادند، در
بسیاری از موارد در ازای خدمات نظامی، زمین‌هایی را به عنوان عطیه دریافت می‌کردند
و در استفاده از مراتع آزاد بودند (ملکم، ۱۳۶۲: ۳۵۵).

در مورد تأثیر گروه‌های عظیم نیمه خود مختار و قدرتمند قبایل بر سیاست‌های
ایران می‌توان گفت که: «اثر این شیوه از زندگی بر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران
قابل توجه بوده و بر روند کلی سیاست ایران اثر فراوان گذارده است. بطوری که بهنگام

ضعف حکومت مرکزی، و یا عدم تمرکز قدرت، نهادهای قبیله‌ای، راه خود مختاری را در پیش می‌گرفتند» (کدی، ۱۳۷۵: ۵۸).

در مواقعی که حکومت مرکزی قدرتمند بوده غالباً از میان رهبران قبایل، افرادی به عنوان گروگان در دربار نگهداری می‌شدند تا تضمینی برای رفتار مناسب قبایلشان باشند. در مواردی هم دولت مرکزی سعی می‌کرد، از طایفه‌ای برای سرکوب ایل یا طایفه دیگری استفاده نماید.» (لمبتون، ۱۳۶۳: ۷۹).

در هر صورت، قدرت ایلات و عشایر تا دوره حکومت رضا شاه باقی بود. حتی می‌بینیم که پس از محمدعلیشاه، نقش سران ایلات و ملاکین بزرگ جنوب و شمال در تعیین مسائل سیاسی کشور یک بار دیگر کاملاً عیان می‌شود.

چارلز عیسوی و کدی، جمعیت ایران را در حدود سال ۱۸۰۰ م به طور تقریبی ۵ میلیون نفر تخمین زده‌اند که تا سال ۱۹۱۴ این رقم به حدود ده میلیون نفر رسیده است.

از این میزان جمعیت، حدود ۸۰ درصد در روستاها و مناطق عشایری و حدود ۲۰ درصد در شهرها زندگی می‌کردند. در مجموع، ایلات و عشایر در اوایل قرن ۱۹، حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند. در اوایل قرن ۲۰، ایلات و عشایر رقمی در حدود ۲۵ الی ۳۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند. بر این اساس، در اواخر قرن ۱۹، از مجموع جمعیت ایران حدود ۳-۲/۵ میلیون نفر عشایر کوچ نشین، کمتر از ۲ میلیون نفر شهری و بقیه در روستاها پراکنده بودند. (ناگفته پیداست در کشوری که در آن سطح از کنش سیاسی به سر می‌برده، این تنوع قومی و شیوه زندگی چه اثرات مخربی می‌توانسته بر جای گذارد).

اوضاع اقتصادی ایران

در قرن ۱۹، اکثریت جامعه ایران روستایی بود، (۸۰٪) که در روستاها و مناطق عشایری زندگی می‌کردند. در واقع، اقتصاد ایران در طی این دوره، اقتصاد معیشتی بود که بر

تولیدات روستایی تکیه داشت. طبقه کشاورز، اعم از ده‌نشینان و چادرنشینان، مهم‌ترین و مشخص‌ترین طبقه مولد ثروت کشور بودند. کشاورزی همان گونه که پایه و اساس ثروت مملکت را تشکیل می‌داد، با اجرای سیستم مالیات بر اراضی مزروعی، یکی از منابع مهم درآمد روستا نیز بود (شمیم، ۱۳۷۵: ۳۷۹) در ایران مالکیت بر زمین به شیوه‌های زیر بود:

۱- املاک در اختیار دولت (شاه و اطرافیان)

۲- زمین‌هایی که دولت به اعضا یا کارگزاران دولتی واگذار می‌کرد.

۳- زمین‌هایی که به صورت تیول اداره می‌شد.

۴- خرده مالکان.

۵- اراضی موقوفه (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۳۴).

اساساً ماهیت استبدادی سلطنت و اقدامات خودسرانه صاحب منصبان شاه، کراراً به واگذاری و تقسیم مجدد زمین در ایران منجر می‌شد. حامیان و برگزیدگان، از طریق اعطای زمین پاداش می‌گرفتند و مخالفان و دشمنان شکست خورده، مجازات می‌شدند و با مصادره املاک و اموالشان رو به ضعف می‌نهادند.

مالکیت دولت بر زمین در ایران، همواره وسیع بوده است. بیشتر زمین‌های قابل کشت نیز از طرف دولت در اختیار افراد خاصی قرار می‌گرفت و در عین حال صاحب ملک از هیچ گونه امنیت قانونی برخوردار نبود و تضمینی هم برای انتقال زمین به ورثه‌اش وجود نداشت. هر چند که مالکیت دهقانی هم به دلیل نوع معیشت در ایران تا حدودی گسترده بود، اما این گسترده‌گی مالکیت دهقانی، اهمیت چندانی در زمینداری ایران نداشت.

می‌توان گفت ضعف مالکیت خصوصی به دلیل عدم امنیت و موقت بودن آن و، در مقابل، تداوم و کارآمدی مالکیت دولتی باعث شده بود که طبقات مالک، همیشه به دولت وابسته باشند، نه این که دولت به آن طبقه وابسته باشد. تنها دولت بود که بردارایی خود مالکیت مستقل داشت و از همین رو می‌توانست از قدرت اقتصادی خویش به شکلی

استفاده کند که به لحاظ علمی، با طبقات فئودال و بعدها کاپیتالیست اروپا قابل قیاس بود.

در ایران، هر چه یک طبقه اجتماعی، رابطه نزدیکتری با دولت داشت قدرت و مالکیت آن نیز بیشتر در گرو عنایت دولت بوده و ممکن بود به شکل سریع و قاطعانه‌تری براساس تصمیمات خودسرانه دولت دچار فراز و نشیب گردد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۶).

«بسیاری از اوقات پیش می‌آمد که حکومتگران از تجار عمده پول قرض می‌کردند، اما از ادای آن خودداری کرده و در برابر، بازرگانان را به محکمه می‌کشاندند یا با انگ‌های بابی و فتنه جویی دار و ندارشان را از آنها می‌گرفتند» (ناطق، ۱۳۷۳: ۳۳).

اما در اروپا دولت کمابیش وابسته به منافع طبقات اجتماعی بوده و نیز نماینده این منافع بود. در نتیجه، هر چه یک طبقه اجتماعی جایگاه بالاتری داشت، دولت بدان وابسته‌تر بود و منافع آن را بیشتر نمایندگی می‌کرد. بر عکس در ایران، عموماً طبقات اجتماعی به دولت وابسته بودند و هر چه جایگاه اجتماعی یک طبقه بالاتر بود، وابستگی آن به دولت نیز شدت بیشتری داشت.

مهم‌ترین محصولات کشاورزی در ایران در قرن ۱۹، گندم، جو، برنج، تریاک، پنبه و ابریشم بوده است. تا این زمان، عوامل اصلی عدم رشد و توسعه بخش کشاورزی در ایران به غیر از عوامل طبیعی و جغرافیایی، در استبداد و بهره‌کشی حاکم بر جامعه ایران نهفته بود.

ریشه بهره‌کشی و حشیانه گسترده در تاریخ ایران که حتی تا حد نابودی‌توان تولید کنندگی زمین پیش می‌رفت، در استبداد همه جانبه حاکم بر جامعه ایران بود. برای نمونه به عقد قراردادهای بی حساب و کتاب ۱۳۰۷ می‌توان اشاره کرد، که نه تنها به اقتصاد ایران کمک نکرد، بلکه همان رونق نسبی املاک را نیز از میان برد. در نحوه عقد این قراردادها نیز مسائل پشت پرده بسیار بوده است.

تحرز و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۲۰۱

«انلگیزی‌ها به دنبال سرمایه‌گذاری در ایران و مقابله با نفوذ روسیه بودند و برای بدست آوردن این امتیاز رشوه‌های زیادی دادند» (اعتمادالسلطنه، ۱۱۴: ۱۳۵۶).

این امتیاز، علاوه بر ضرر بسیار به بخش کشاورزی، به تجارت ایران نیز ضربات هولناکی وارد می‌کرد؛ زیرا تجار ایرانی، کالای تولید داخلی را باید با قیمت گراف، فقط از کمپانی می‌خریدند و عملاً بخش کشاورزی و تجارت ایران با این قرارداد بطور کامل به خارجی وابسته می‌شد.

«چون حکومت‌گران قاجار در دوره فرمان‌روایشان ایران را در معرض فروش سرمایه‌های خارجی قرار دادند و از این طریق حیات جامعه ایرانی از سوی دولت‌های اروپایی در معرض تهدید مداوم قرار گرفت، این حکومت نمی‌توانست حکومت قابل قبولی برای تجار باشد» (ایرانسکی، ۳۶: ۱۳۵۷).

با توجه به اوضاع کشاورزی، بدون شک ایجاد و گسترش بخش صنعت نیز در ایران قرن ۱۹ چندان نقاط روشن و امیدوار کننده‌ای نداشت. در آستانه قرن ۲۰، صنایع کارخانه‌ای بزرگ به معنای کارگاه‌های با تعداد ۱۰ کارگر یا بیشتر، در ایران وجود نداشت (باری‌یر، ۲۵۹: ۱۳۶۳).

فعالیت‌های تولیدی به کارگاه‌های کوچک محدود بود و کالاهای گوناگونی تولید می‌شد. اما تنها فرش، شال، پارچه‌های پشمی، نخ‌ی و ابریشمی و محصولات چرمی از لحاظ حجم و ارزش با اهمیت بودند. جمعیت شهرنشین ایران از ۱۰ درصد در سال ۱۸۰۰ م به حدود ۲۰ درصد در سال ۱۹۱۴ رسید. در این بین افزایش جمعیت شهرهای تهران و تبریز حائز اهمیت بوده است. افزایش جمعیت تهران از ۶۰ هزار نفر به ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر و تبریز از ۳۰ الی ۶۰ هزار نفر به ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر در دوره تاریخی مزبور، قابل توجه است.

در خصوص وضعیت صنایع در این دوره می‌توان گفت که در سال‌های آخر قرن ۱۹، تلاش‌های گوناگونی برای ایجاد کارخانه‌های بزرگ به عمل آمد. در سال ۱۲۶۸، یک سرمایه‌دار روسی، یک میلیون قران برای تاسیس یک کارخانه کبریت‌سازی در اطراف

تهران سرمایه گذاری کرد، در سال ۱۲۷۰ نیز یک شرکت بلژیکی، کارخانه بلور سازی در تهران تأسیس نمود. در سال ۱۲۷۳، یک ایرانی اقدام به تأسیس کارخانه نخ ریسی در تهران نمود و یک شرکت بلژیکی دیگر نیز در سال ۱۲۷۴، کارخانه قند در کهریزک تأسیس کرد.

همه این واحدهای تولیدی به علت هزینه سنگین مواد اولیه، هزینه بالای حمل و نقل ماشین آلات در داخل کشور، رقابت خارجی و یا به علل غیر اقتصادی بودن طی چند سال ورشکسته می شدند. انتخاب این صنایع از آن نظر اهمیت دارد که در سالهای بعدی، تلاش های دیگری برای ایجاد و تأسیس کارخانه هایی در همین رشته ها به عمل آمد. در واقع بین سال های ۱۳۰۰-۱۲۷۹، هشت کارخانه در رشته های کبریت سازی، بافندگی، صابون سازی، چوب بری و نساجی تأسیس شد که تفاوت عمده این مرتبه آن بود که غالب این مراکز تولیدی در تبریز ایجاد شدند. تعداد کل شاغلین این ۸ کارخانه هیچ گاه از ۳۵۰۰ نفر تجاوز نکرد و محصولات آنها بیشتر در بازارهای محدود عرضه می شد (همان: ۲۶۰).

هر چند تلاش های مختلفی تا پایان قرن ۱۹ برای صنعتی شدن در حوزه های گوناگونی صورت گرفت، ولی اساساً وضع صنعت در ایران با آنچه که به عنوان صنعتی سازی در اروپای هنگام انقلاب صنعتی و پس از آن مشاهده می شود، هیچ گونه قرابتی ندارد. اساساً وضع صنعت در ایران حتی بدتر از وضع کشاورزی بود (زیباکلام، ۱۰۶: ۱۳۷۲).

صنایع دستی و بخش سنتی صنایع ایران که بیشتر حول و حوش صنایع نساجی بود، در رقابت با محصولات صنایع نساجی انگلستان و روسیه شروع به افول کردند به هر حال کالاهای وارداتی، بویژه منسوجات و قند و شکر، به ضرر محصولات داخلی، بازار را رفته رفته در کنترل خویش قرار داد. این روند اگر چه به آهستگی، ولی به طرز لاینقطعیه ادامه یافت و تمام تلاش های ایرانیان برای تولید و مصرف کالای وطنی را با شکست روبه رو ساخت. مانند شرکت اسلامیه. سیدجمال الدین واعظ در رساله "لباس

التقوی" درباره این شرکت این گونه توصیه کرده است: «... و معلوم است که خدمت به این شرکت و نصرت این تجارت خدمت به اسلام و حضرت خیر الانام... است پس مسلم است هر یک از افراد ملت و ابناء وطن به هر قسم که بتوانند شایسته و بایسته است به تمام مقدور و همه و همه وسع در صدد استقرار این بنیه و استحکام این بنای مبارک برآیند» (واعظ اصفهانی، ۱۸: ۱۳۶۴).

صنعت قالبیافی نیز دارای خصوصیات و دشواری‌های خاص خود بود و به دلیل خصوصیات دستی و غیرماشینی بودن، امکان رشد و گسترش چندانی نداشت. از این رو، امکان بهره‌گیری گسترده از صرفه‌جویی‌های ناشی از تولید انبوه نیز بسیار ناچیز بود. البته قالبی بافی از جمله صنایعی بود که چون در معرض رقابت خارجی نبود توانست باقی بماند. از سوی دیگر، صنایعی می‌توانستند در اروپا بازار داشته باشند و در نتیجه برای تأمین مالی واردات روز افزون مورد استفاده قرار بگیرند که از حمایت نسبی روس و انگلیس بهره‌مند می‌شدند و در این مورد هم فقط می‌توان به قالبیافی اشاره کرد. چارلز عیسوی می‌گوید که هم در زمینه معدن و هم در زمینه صنایع کارخانه‌ای حتی با معیار خاورمیانه، ایران عقب افتاده است. وی دلایل این مسأله را اینگونه بیان می‌کند:

۱- پراکندگی جمعیت در نواحی مختلف و گسترده.

۲- فقدان آب.

۳- فقدان خطوط ارتباطی حمل و نقل.

۴- ناامنی.

۵- رقابت خارجی.

۶- عدم حمایت دولت از صنایع.

در یک گزارش که کلیدونیوکامی میسیون تهیه کرده امکان ایجاد صنایع را ناموفق دانسته و گفته: امروز برای تولید کنندگان هندی یا انگلیسی امیدی برای ایجاد کارخانه در ایران وجود ندارد. اگر کسی دست به ایجاد سرمایه گذاری در این کشور بزند تنها کاری که می‌کند این است که به فهرست طولانی سرمایه‌گذاری‌های ناکام در این مملکت یکی

دیگر می‌افزاید. مشکلات بر سر راه این نوع معاملات بسیار است. اول از همه خود دولت است، هیچ خارجی حق تملک زمین و یا خانه در ایران راندارد مگر با شرایط بسیار دشوار، و اگر بخواهد در ایران زمینی بخرد باید طبق معمول تبعه ایران گردد. اگر تبعه ایران گردد بایستی انتظار داشته باشد که مدام درمگنه قرار گیرد (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۰۱).

بسیاری از صنایع دیگر ایران از جمله سفال سازی در مواجهه با ظروف وارداتی خارجی جایگاه خود را از دست دادند (فیوضات، ۱۳۷۵: ۶۲). به طور کلی در ایران قرن ۱۹، صنایع قابل توجهی وجود نداشته و صنایع دستی و سنتی ایران نیز در مواجهه با روند روبه رشد تجارت و ورود کالاهای خارجی به کشور، روز به روز میدان را به نفع حریف قدرتمند خالی نمود. البته تلاش‌هایی برای نوسازی در ایران قرن ۱۹ صورت گرفته که با وجود اثراتی که بر جای گذاشتند، غالباً با شکست روبه رو شدند.

کشور ایران به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی، از گذشته دور، گذرگاه و پل ارتباطی بین آسیا و اروپا و آفریقا بوده است. در طول تاریخ، انسان‌ها، اندیشه‌ها و کالاهای آن گذشته، از شرق به غرب و یا از غرب به شرق رفته‌اند. قبل از گسترش راه‌های دریایی، این نقش ارتباطی ایران بسیار چشمگیرتر بوده است. به طور کلی ایران از ظهور اسلام تا قرن ۱۹، تغییرات بسیاری را در عرصه اقتصاد داشته که یا ناشی از ظهور و سقوط سلسله‌ها بود و یا ناشی از عوامل محیطی.

با سقوط صفویه تجارت خارجی ایران بدلیل هرج و مرج و ناامنی‌هایی که جامعه ایران را برای مدت طولانی تبدیل به یک محیط پر آشوب کرده بود، دچار رکود، ایستایی و هرج و مرج شد. در واقع از روی کار آمدن صفویه ۱۵۰۰ م تا قرن ۱۹ تثبیت حکومت قاجاریه، دوره‌ای که تحولات شگرفی در جامعه غرب رخ داد. در آن دوره که ایران دچار هرج و مرج و ناامنی بود، سرمایه‌داری غرب به دنبال گشودن بازارهای جدید برای دست‌آوردهای صنعتی و تجاری خود بوده که در قرن ۱۹ جامعه ایران و از جمله تجارت آنرا شدیداً تحت تأثیر قرار داد (کاتوزیان، ۴۷: ۱۳۶۶).

تحرز و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۲۰۵

در دوره قاجار در زمینه تجارت، در الگوی تجارت خارجی و موقعیت بازرگانی آن تحولات عمیقی بوقوع پیوست که علل و عوامل این تغییرات بیشتر سیاسی و نظامی بود تا اقتصادی. در طی قرن ۱۹ فعالیت اصلی اقتصادی مردم ایران کشاورزی و دامداری بود. اکثر مردم زندگی خود را از طریق کشاورزی یا دامداری تأمین می‌کردند. در نیمه اول قرن ۱۹ واردات به شدت صادرات را تحت‌الشعاع قرار داد. منسوجات که یکی از اقلام مهم صادراتی بود یکی از اقلام واردات شد، چرا که صنایع دستی محلی، توانایی رقابت با فرآورده‌های ماشینی اروپایی را نداشت. (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۰۷).

در قسمتی از سیاحت نامه ابراهیم بیک، زین‌العابدین مراغه‌ای، یک گفتگوی فرضی با وزیر داخله حکومت انجام می‌دهد و سیاست‌های ایشان را مورد انتقاد قرار می‌دهد: «در باب ترقی تجارت مملکت که دولت‌های بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیون‌ها پول در راه توسیع آن خرج نموده‌اند و در موقع اقتضاء برای حصول آن مقصود خونریزی‌ها کرده‌اند، چه اقدامات مجذانه از شما سرزده است... عجباً هیچ بخاطر مبارک عالی‌خطور کرده است تدبیری به کار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارجه می‌رود بیش از آن باشد که از خارجه به مملکت داخل می‌شود» (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۶۶).

در زمینه واردات، تغییرات مهم دیگری نیز رخ داد و از جمله این تغییرات افزایش معتنابه کالاهای سرزمین‌های مستعمراتی بود و اقلام مهمی از این کالاها، چای و شکر بود. همچنین در خلال این سال‌ها ایران از مقام صادرکننده حیوانات، به مقام واردکننده آن‌ها تنزل یافت. (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۰۸). در واقع اقتصاد ایران با رونق تجارت خارجی و باز شدن دروازه‌های کشور به روی کالاهای وارداتی، آرام آرام از یک اقتصاد خود بسنده به یک اقتصاد وابسته تبدیل شد و در حالی که پیش از این، صادرات ایران را کالاهای مصنوع و از جمله منسوجات تشکیل می‌داد، در اواخر قرن ۱۹ به صادرکننده

مواد خام تبدیل شد. (جدول‌های ۱ و ۲). آمار ارائه شده حاکی از صعود و نزول برخی اقلام صادراتی ایران در نیمه دوم قرن ۱۹ است.

جدول ۱- واردات عمده (در صد کل) از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳ میلادی

اقلام	۱۸۵۰ م	۱۸۸۰ م	۱۹۱۲-۱۳ م
پارچه‌های پنبه‌ای	۴۳	۴۸	۳۰
پارچه‌های پشمی و ابریشمی	۲۳	۱۵	۵
چای	۹	۲	۶
شکر	۲	۸	۲۴
اجناس فلزی	۲	۲	۲
حبوبات	—	—	۴
مواد نفتی	—	۱	۲

منبع: عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۰۶

جدول ۲- صادرات عمده در صد کل از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳ میلادی

اقلام	۱۸۵۰ م	۱۸۸۰ م	۱۹۱۱-۱۳ م
ابریشم و تولیدان آن	۳۸	۱۸	۵
منسوجات پشمی و پنبه‌ای	۲۳	۱	۱
حبوبات	۱۰	۱۶	۱۲
میوه جات	۴	۶	۱۳
تنباکو	۴	۵	۱
پنبه خام	۱	۷	۱۹
تریاک	—	۲۶	۷

۱۲	۴	—	فرش
----	---	---	-----

منبع: عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۰۶

در ربع آخر قرن نوزدهم تا جنگ جهانی اول رقم کل تجارت ایران با کشورهای انگلستان و روسیه که در این دوران در ایران فعال ما یشاء بودند به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. درباب شدت نفوذ دولتین، مخبرالسلطنه هدایت گفته که: "آنچه عذر عالی و دانی را می‌خواهد این است که در جزیی و کلی اموراتصواب سفارتین لازم بود" (هدایت، ۱۱۶: ۱۳۶۳)

جدول ۳- میزان مبادلات تجاری ایران با روسیه و انگلستان از ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۴ میلادی

سال	تجارت با روسیه (میلیون لییره استرلینگ)	تجارت با انگلستان (میلیون لییره استرلینگ)
۱۸۷۵	۱	۱/۷
۱۸۹۵	۳/۴-۳/۵	۳
۱۹۰۵	۳/۷۵-۵/۵	۲/۵-۳
۱۹۱۴	۱۲	۴/۵

منبع: عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۰۷

«علاوه بر اثرات مخرب ورود کالاهای خارجی به ایران در طی این دوره که در واقع هم ایران را تبدیل به کشوری تولید کننده مواد خام و هم باعث حذف و از میدان به در کردن صنایع دستی و ناتوان از رقابت با کالای مشابه خارجی وارداتی کرد، ادغام در بازار جهانی به صورت یک سرزمین نیمه مستعمره، سرآغاز از هم‌پاشیدگی بازارهای کوچک و غیرانعطاف محلی، رشد تجارت خارجی، تخصص در تولید مواد خام، زوال صنایع دستی، اعتیاد به مصرف مصنوعات غربی و بطور کلی وابستگی به قدرت‌های استعماری بود، که از مشخصات این وضعیت تازه بر هم‌خوردن توازن پرداخت‌ها، افزایش قرضه‌های خارجی، سلطه قدرت‌های استعماری بر مؤسسات اقتصادی مانند

بانک‌ها، گمرک‌ها و بازارهای محلی و همچنین تسلط آنها بر بازرگانان و اصناف بود» (اشرف، ۴۶: ۱۳۵۹).

تحلیل شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران

بر اساس توصیف تاریخی شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران که پیش از این آمد می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- سلطه سیاسی و نظامی جوامع ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی، موجب سکون اقتصادی در جامعه ایران شد. زیرا از یک سو، مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان آن به اجتماعات شهری شد و از سوی دیگر، محدودیت‌هایی را برای رشد و توسعه درون زای سرمایه‌داری از بطن بازارها فراهم ساخت. از نظر سیاسی نیز حضور پر قدرت عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی، نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی- که در ایران سابقه کمی داشت- و نیروهای عشایر پدید آورد و در نتیجه، موانع مضاعفی در راه رشد سیاسی سرمایه‌داری ملی در اجتماعات شهری بر پا نمود (همان: ۳۸) که این موانع، موجبات تأخیر در روند تشکیل و رشد طبقه متوسط شهری را که از عناصر اساسی در جوامع دموکراتیک هستند فراهم آورد.

۲- مسأله دیگر اجتماعی ایران، ناشی از ناثباتی ژئوپلیتیک ایران است (پیروز، شماره ۱۰۶: ۵۸). قرار گرفتن در محل اتصال سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا موجب شده که ایران در ادوار گوناگون، صحنه کشاکش‌های منطقه‌ای و سراسری باشد. از سوی دیگر، وقوع خشکسالی‌ها، و شیوع بیماری‌های واگیردار در قرن ۱۹، این بی‌ثباتی را تشدید نمود. (درست است که این ارتباطات باعث شده که ما دو انقلاب در قرن بیستم داشته باشیم، اما از موارد منفی این ارتباط، ما بیشتر زیان دیده‌ایم).

۳- موقعیت و پایگاه اجتماعی تجار نیز خود به عنوان عاملی مهم، همواره مانع رشد و گسترش یک طبقه تاجر و متصل و قدرتمند بوده است. «تجار بزرگ همراه علما و عمال دیوانی بودند. بسیاری از تجاربزرگ روابط مالی درهم تنیده‌ای با سران حکومت

تجزیه و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۲۰۹

شهر پیدا می‌کردند و آنان را در فعالیت‌های بازرگانی خود شریک و سهام می‌کردند و بدین ترتیب منافع مشترک میان تجار و سران حکومت پدید می‌آمد؛ که از یک سو سبب حمایت تجار از سوی حکومت و تأمین بخشی از نیازهای مالی حکومت از جانب تجار می‌شد و از سوی دیگر تجار را وابسته و متکی به حکومت شهری می‌نمود و از پیدایش یک طبقه مستقل و خود فرمان از تجار شهر جلوگیری می‌کرد. به خصوص آن که فعالیت‌های تجاری اختصاص به تجار نداشت و در انحصار آنان نبود، بلکه فرمانروایان و حکام و عمال دیوانی نیز به داد و ستد می‌پرداختند. (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۶). (درست بر خلاف اروپا که دولت به طبقات اجتماعی وابسته است، دولت اجازه هر عملی را به تجار نمی‌دهد)

۴- از جمله گروه‌های اجتماعی که با وجود اهمیت خود در زندگی اجتماعی گذشته ایران، خارج از سلسله مراتب قدرت و حاکمیت قرار داشته‌اند، اصناف شهری بوده‌اند که تجار، پیشه‌وران، و صنعتگران را در بر می‌گرفته‌اند. گروه‌های یاد شده گرچه به علت شکل حکومت، قادر به تشکیل اصناف مستقل و ایفای نقش در حاکمیت نبودند، اما از تمرکز قدرت و حاکمیت فردی زورمدار نیز بهره‌های فراوان می‌بردند.

۵- عامل مهم دیگر، دوران ناامنی سیاسی و اقتصادی بود، حکومت قاجاریه، هم معایب نظام‌های نیرومند مرکزی و هم معایب نظام‌های ملوک الطوائفی را از نظر ایجاد شرایط لازم برای رشد سرمایه‌داری مستقل در خود گردآورده بود و با ایجاد ناامنی‌های گوناگون، مانع از رشد سرمایه‌داری صنفی که نیازمند ثبات و امنیت بود می‌گردید و تنها روزهایی برای رشد سرمایه‌داری تجاری باز می‌گذاشت (همان: ۳۸) که آن هم فقط صرف واردات کالاهای ساخته شده و صدور مواد اولیه می‌شد.

اگر بخواهیم عوامل عمده ناامنی‌های گوناگون جامعه ایران قرن ۱۹ را بیان کنیم، شاید بتوان گفت که حکومت، به دلیل دست اندازی‌های مختلف، مصادره اموال مردم و حتی عمال دیوانی (در صورت مورد غضب واقع شدن)، خود بزرگ‌ترین عامل ناامنی در این دوره تاریخی بوده است. بر این قضیه بایستی ناامنی راه‌ها، انواع مختلف اخاذی

و زورگویی و اعمال فشارهای مختلف بر تجار و بی قانونی را نیز اضافه نمود که عوامل یاد شده در اقتصاد ایران تأثیر بسیاری داشتند «حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می دادند و نمی گذاردند پول مردم تفریط شود چقدر شرکتها وانجمنهای تجارتي تشکیل می یافت. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۵۶).

علاوه بر موارد فوق در قرن ۱۹، شرایط برای توسعه سرمایه داری جدید و شکل گرفتن طبقه ای قدرتمند از تجار و سرمایه داران (بورژوازی) فراهم نگردید و طبق نظر اشرف «بازار در تمام این دوران زیر سلطه ارگ و جامع بود» (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۲۷).

۶- موانع خارجی رشد سرمایه داری از پی آمدهای پیدایش وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد سنتی جامعه ایرانی به بازار نوپای جهانی در سده سیزدهم هجری قمری به شمار می آید.

۷- پیدایش وضعیت نیمه استعماری، حاصل رقابت و کشاکش دو نیروی متخاصم استعماری در سرزمینی بود که نهادهای حکومتی مناسبی برای اداره امور داخلی خود نداشت. بدین گونه، بدون آن که نیروهای استعماری مستقیماً اداره امور آن کشور را به دست خود گیرند آن را همچون حایلی میان خود نگاه می داشتند و برای تثبیت نفوذ خویش در آن سرزمین به رقابت می پرداختند. این وضعیت، آثار و نتایج پر اهمیتی از نظر ماهیت تحولات اجتماعی در کشور نیمه مستعمره در پی داشت؛ همچون حمایت از نهادهای ممکن حکومتی و حفظ وضع موجود سیاسی، پاشیدگی بازارهای کوچک و غیر قابل انعطاف محلی، رشد تجارت خارجی، تخصص در تولید و صدور مواد خام، رکود صنایع دستی، اعتیاد به مصرف مصنوعات غربی، برهم خوردن توازن پرداختها، افزایش قرضهای خارجی، سلطه قدرت های استعماری بر مؤسسات اقتصادی مانند بانکها، گمرکات و بازارهای محلی و همچنین تسلط آنان بر بازرگانان و اصناف و به طور کلی، وابستگی اقتصادی به قدرت های دو گانه استعماری.

در این اوضاع و احوال، گروهی از سرمایه داران روسی و انگلیسی با حمایت حکومت های خود به ایران روی آوردند و همراه با دولت های خود به شکار امتیازات، در

کشور ما پرداختند. شکار امتیازات بازی حسابگرانه در جریان برقراری موازنه مثبت و موازنه منفی میان همسایگان شمالی و جنوبی بود. بدین ترتیب که گاهی دو نیروی استعماری فشارهای یکدیگر را خنثی می‌کردند و در نتیجه نوعی موازنه منفی در امر اعطای امتیازات پدید می‌آوردند؛ در حالی که در مواردی، اعطای امتیاز به یکی از دو قدرت استعماری سبب اعطای امتیاز مشابهی به رقیب دیگر می‌شد.

در وضعیت نیمه استعماری این دوران، با وجود مساعد نبودن شرایط داخلی، به دلیل انگیزه‌های خارجی، بازرگانی بین‌المللی در راه رشدی شتابان افتاد و در همسازی با آن دگرگونی‌هایی در شالوده مبادلات تجاری، تولیدات کشاورزی و تولیدات صنعتی پدید آمد. در این میان کشاورزی نقش عمده‌ای داشت؛ چون هم‌دستمایه اقتصاد سنتی برای ایجاد قدرت خرید لازم برای واردات مصنوعات غربی بود و هم این‌که بازارها و صنایع غربی به مواد خامی که بخش کشاورزی تولید می‌کرد نیاز داشتند و اساساً توسعه روابط استعماری، مستلزم تخصص مستعمرات در تولید مواد خام بود. سرنوشت صنایع دستی و بویژه مهم‌ترین بخش آن یعنی صنایع نساجی که می‌بایستی با صنایع پیشگام نظام سرمایه‌داری یعنی صنایع نساجی منچستر رویارویی و هم‌چشمی کند، از همه غم‌انگیزتر بود. در میان صنایع دستی، یک استثنا وجود داشت و آنهم قالیبافی بود که به همت تجار فرنگی و ایرانی رونق پیدا کرد. رونق قالیبافی و توسعه صادرات آن به دو سبب بود: یکی، تقاضای فراوان برای آن در بازارهای مغرب زمین و دیگری، ناتوانی صنایع جدید غربی در تولید قالی و رقابت با تولید کنندگان ایرانی. اما در صنعت قالیبافی، امکانات رشد سرمایه‌داری صنعتی وجود نداشت. بدین گونه، مبادلات بازرگانی در این دوران، رشد فزاینده‌ای پیدا کرد و تجار ایرانی یا با استقلال و یا به نمایندگی تجار و شرکت‌های خارجی، به وارد کردن مصنوعات غربی و صادر کردن مواد خام کشور به بازارهای جهانی پرداختند. در این اوضاع و احوال سیاست نامناسب‌گمرکی حکومت نیز به زوال صنایع سنتی می‌انجامد و همراه با پیامدهای وضعیت نیمه استعماری، از رشد و توسعه صنایع جدید جلوگیری می‌کند. از سوی دیگر، تأسیس و گسترش فعالیت‌های

بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی ایران که بر بازار پول کشور تسلط کامل پیدا کردند، نه تنها موجب تحکیم و تثبیت نفوذ استعماری همسایگان شمالی و جنوبی در کشور ما گردید؛ بلکه موانع اساسی عدیده‌ای بر سر راه توسعه درون زای بانکداری نوین از بطن بانکداری سنتی پدید آورد.

۸- گذشته از آن، حاکمیت شرایط نیمه استعماری و رقابت روس و انگلیس، مانع رشد و توسعه شبکه‌های ارتباطی لازم در کشور می‌شد و تنها چند رشته راه، آن هم در حوزه‌های نفوذ این دو قدرت استعماری احداث گردید. توسعه نیافتن شبکه‌های ارتباطی به نوبه خود از موانع اساسی رشد و توسعه اقتصادی در کشور بود. بنابراین، رشد اقتصادی کشور در جهت وابستگی اقتصادی و صنعتی به مغرب زمین سیر می‌کرد و از این‌رو، رشد و توسعه ناهماهنگ و ناقص به شمار می‌آمد. این تحولات سبب پیدایش گروه نسبتاً وسیعی از تجار ثروتمند و متنفذ در شهرهای بزرگ و میانه جمعیت کشور گردید که از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارای خصوصیات و رفتارهایی بودند که بررسی آن‌ها در شناخت عوامل و موانع تحقق رسالت تاریخی آنان ضروری بنظر می‌رسد. خصوصیات اقتصادی و مالی تجار در این دوره بدین قرار بود:

الف- عمده فعالیت آنان، گردآوری و صدور مواد خام مورد نیاز بازارهای خارجی و در رأس آن، تریاک، پنبه، ابریشم، خشکبار و مواد غذایی و وارد کردن کالاهای صنعتی به خصوص قماش منچستر و قند و شکر و چای بود.

ب- معمولاً در رشته خاصی از تجارت و یا در واردات یا صادرات کالاها تخصص نداشتند و در صورت لزوم، به تجارت و مبادله کالاهای گوناگون و نیز به صرافی می‌پرداختند (همانا: ۱۳۰ تا ۱۲۸).

ج- برخی از آنان همراه با تجارت، به سرمایه‌گذاری در صنایع نیز اقدام می‌نمودند و تمایزی میان سرمایه‌داری تجاری و صنعتی نبود. با آن که تجار بزرگ در زمینه تجارت با تجار غربی که در ایران فعالیت داشتند پهلو می‌زدند، اما در زمینه سرمایه‌گذاری صنعتی در برابر آنان نقش ناچیزی داشتند.

د- تجار بزرگ و حتی تجار متوسط آن زمان گرایش شدیدی به سرمایه‌گذاری در املاک مزروعی داشتند. بدین گونه، قسمت قابل ملاحظه‌ای از سرمایه و نیروی آنان به این سوی کشانده می‌شد.

ه- گروهی از آنان نمایندگان تجاری شرکت‌های خارجی بودند و گروهی نیز تحت الحمایه و حتی تبعه همسایگان شمالی و جنوبی شده بودند.

و- رونق بازار تجارت در این دوران از یکسو و از هم پاشیدگی امور مالی حکومت و فقر خزانه دولت از سوی دیگر که گذشته از امور سیاسی ناشی از عوامل مالی و اقتصادی و بخصوص کاهش ارزش نقره و کسری موازنه پرداخت‌ها و نظام نادرست وصول مالیات‌ها و عوارض گمرکی و عدم وصول مالیات بر درآمدز تجار بود، سبب گردید تا تجار ثروت نسبتاً زیادی گرد آورند و از نظر مالی به‌عمل دیوانی برتری پیدا کنند.

ز- بدلیل وابستگی اقتصاد کشور به بازار جهانی در وضعیت نیمه‌استعماری، تجار بزرگ به بازرگانی خارجی وابستگی پیدا کردند، لیکن به دلیل نبود تخصص در فعالیت‌های اقتصادی (مانند تولیدات صنعتی، واردات و صادرات کالا، بانکداری و ملکداری) تمایز میان سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری ملی بسیار دشوار بود و در بیشتر موارد بر هم انطباق پیدا می‌کرد؛ به طوری که تجار بزرگ، در عین وابستگی به غرب، جنبشی اجتماعی و سیاسی برای ترویج امتعه وطنی و تأسیس بانک ملی و مآلاً کوتاه کردن دست خارجی‌ها از اقتصاد کشور پدید آوردند. سرانجام آن که با وجود نقش موثری که تجار بزرگ در توسعه بازرگانی خارجی و رشد اقتصادی کشور ایفا کردند و همراه روحانیت پیشرو و جماعت بازاریان کشور، جنبش‌های بزرگ سیاسی را بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی بر پا داشتند، لیکن در دو زمینه اساسی، یعنی توسعه صنعتی کشور و استقرار مردم سالاری یا دموکراسی بورژوازی که عامل اصلی در توسعه اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌آیند، موقعیتی بدست نیاوردند. ناکامی جماعت تجار در هر دو زمینه مذکور تا حد زیادی به دلیل نیروهایی بود که با آن‌ها در تعارض و پیکار

بودند؛ یعنی استبداد داخلی و استعمار خارجی. بدین گونه جنبش‌های ناکام سیاسی بازاریان کشور که در اواخر قاجار به کمال خود نرسیده بود (همان: ۱۳۳ تا ۱۳۱) با ابعاد تازه‌ای که تحولات حاصله در نظام طبقاتی و گسترش دوگانگی فرهنگی میان طبقات متعدد و طبقات متقدم پدید آورده بودند در جنبش ملی کردن صنعت نفت، دوباره سر برآورد.

نتیجه‌گیری

واژه مدرن، آنچه را که پس از یک دگرگونی ریشه‌ای رخ می‌نماید توصیف می‌کند و از این رو، هم درباره انسان به کار می‌رود و هم درباره محیط زیست انسان. آری، جهان مدرن، جهانی صنعتی است که بر جای جهان کشاورزی نشست و در این روند جهان‌نگری نوینی پدیدار شد که با جهان‌نگری پیشین کاملاً متفاوت بود. بدین سان، مدرنیته نخست بر انسان و سپس بر جهان او اثر گذاشت. از این نظر سخن بر سر منطق نوینی است که میدان معنایی را که در گذشته ناشناخته بود ساختمند کرد. به دیگر سخن، مدرنیته منطق یک جهان‌نگری نوین است. آری مدرن بودن به معنای زیستن در جهانی متفاوت با جهان دیروز است و به همین دلیل باید با روش‌های متفاوتی به آن پرداخت (موریس باریه {ابلی ژانی یر}، ۱۳۸۶: ۳۹۰).

جنبش مشروطیت به عنوان جنبشی مدرن، به چالش با نهادهای پر قدرت سنتی و ریشه دار جامعه ایران برخاست. اما نهادهای سنتی، ریشه دارتر از آن بودند که به راحتی مغلوب جنبش مشروطه شوند. تنش ناشی از این رویارویی همه یک قرن گذشته تاریخ ما را تحت تاثیر قرار داده است. قرائت ایرانی اندیشه مدرنیته در تلاش نوعی سازش بومی میان مدرنیته و واقعیت‌های کشور ما بود. آبشخور فکری تجدد، مدرنیته غرب بود. تجدد، از درون تجربه مستقیم و ملموس جامعه ایران به وجود نیامده بود و این نوعی تنش مضاعف را در چالش آن با سنت بوجود می‌آورد. اولین تجربه‌های تماس با غرب

در آغاز قرن نوزدهم با جرقه‌های فکری و ذهنیتی همراه شد که حاصل آن، نقد و برخورد با سنت و جامعه ایران بود و تلاش برای درک بهتر علل پیشرفت غرب. مدرنیسم جنبشی بود که می‌بایست فرهنگ، هنجارها، گفتمان و نیروهای اجتماعی خود را به وجود می‌آورد و به امر ذهنیتی مردم تبدیل می‌شد. اما این حرکت ساختارشکنانه هیچ‌گاه نتوانست راه خود را به شکلی مطلوب به جلو بگشاید. آنچه که مدرن کردن ذهنیتی جامعه ایران و جافتادن فرهنگ تجدد را با دشواری روبه‌رو می‌کرد دیرپایی ساختارهای سنتی در بخش‌های تولیدی و اجتماعی هم بود. امروز پس از یک سده شاید بتوان گفت که روشنفکران قدرت سنت را دست کم گرفته بودند و جامعه ما هم نتوانست مسأله مدرنیسم را در ابعاد فلسفی، فرهنگی و اجتماعی، در مرکز توجه خود قرار دهد. مدرنیته در غرب، از درون نقد سنت و دین و در روند طولانی یک انباشت شناختی و فرهنگی شکل گرفت. اما در ایران، تفکر مدرنیسم، تفکری وارداتی و غربی و به زعم برخی از افراد که خط دهی فکری عوام را برعهده داشتند، ضداسلامی نمایانده می‌شد و چون از دل سنت‌های مألوف جامعه برنخاسته بود، مردم نمی‌توانستند ارتباطی اصولی با آن برقرار کنند. البته این امر درباره عمده روشنفکران نیز صدق می‌کرد؛ زیرا خود این جریان‌های روشنفکری نیز از درون یک جامعه سنتی بیرون آمده بودند و با ذهنیت ایرانی، با مفاهیم غربی برخورد می‌کردند و همین روشنفکران شاید از سر ناچاری، ناگزیر شدند که برای مطرح کردن مفاهیم جدید، یک بیان شرعی پیدا کنند تا بتوانند از مشروعیت ذهنیتی جامعه سود برند و قبل از آن که روحانیون مشروطه خواه مشروطه را شرعی مطرح کردن این مفاهیم با مقاومت توده جامعه و مراجع فکری ایشان قرار می‌گرفت و شاید بتوان گفت که ریشه بسیاری از مشکلات بعدی بر سر راه نهادینه کردن مفاهیم مدرن، از همین تقلیل‌گرایی مفهومی - به ناچار پذیرفته - نشأت می‌گرفت. جامعه مدرن، انسان مدرن می‌طلبد و انسان مدرن، در جامعه مدرن زندگی می‌کند، و محصول جامعه مدرن است. اما جامعه مدرن نیز محصول فکر خلاق و فرهنگ مدرن است. این‌ها همه گام‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به سوی مدرنیسم بودند که در

جامعه آن روزگار ایران- و شاید هم تا حدودی حال حاضر- غایب بودند. در این شرایط، احزاب نیز بدون مهیا شدن کمترین زمینه‌های مورد نیاز و با فرمول "چون که صد آید نود هم پیش ماست"، شکل گرفتند.

پس از آشنایی جزئی و سطحی ایرانیان با مدرنیسم، جنبه‌هایی از ویژگی‌های نظری آن نیز به ایران منتقل شد ولی حضور دولت مرکزی خودکامه در این جامعه از یک سو و ضعف بورژوازی، به‌ویژه بورژوازی صنعتی از دیگر سو، باعث شد که جامعه مدرن نتواند در ایران پا بگیرد. «یکی از مهمترین موانع برای حضور پایدار احزاب، قدرت سیاسی خودکامه است. حکومت‌های دموکراتیک زمینه‌ساز پیدایش احزاب سیاسی، و وجود احزاب واقعی موجب پیدایش حکومت دموکراتیک است. حکومت‌های دموکراتیک، ساخته احزاب آزادند؛ ولی حکومت‌های خودکامه سازنده احزاب دولتی.» (علمداری، ۱۹: ۱۳۸۵)

حکومت خودکامه، با سابقه چندین هزار ساله در ایران، صرفاً با وارد شدن افکار نوین از غرب و بدون پشتوانه سیاسی و سازمان‌یافته بورژوازی صنعتی، به‌سادگی از بین نمی‌رفت (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۸).

همان‌گونه که رقابت در عرصه اقتصاد، اجتناب‌ناپذیر و بخش جدا ناپذیر از سرمایه‌داری است، رقابت در عرصه کسب قدرت سیاسی نیز ضرورت این سیستم است و ابزار اجرای آن، احزاب سیاسی آزاد است. این ابزار زمانی معنا پیدا کرد که انحصار قدرت پادشاه و کلیسا و موانع رشد سرمایه‌داری کلاسیک، توسط طبقه نوپای بورژوازی صنعتی - که خواستار سهم شدن در قدرت سیاسی بودند - برداشته شد. نه پادشاهان و نه کلیسای کاتولیک به‌سادگی تسلیم این اراده نشدند. انقلاب کبیر فرانسه، این دو قدرت مخالف آزادی انسان را ساقط کرد. اما انقلاب مشروطه نتوانست از پس دشمنان خود برآید.

می‌توان گفت که در ایران هنوز اکثریت جامعه، روستائین بودند و مناسبات اجتماعی نیز براساس مناسبات روستایی قبیله‌ای بود؛ در حالی که احزاب، تنها در

جوامعی شهری که مناسبات، مبتنی بر مناسبات دوره مدرن باشد می‌توانند رشد کنند و هنوز در جامعه ایران، طبقه متوسط شهری ظهور نکرده بود و جامعه به دو طبقه حاکم و محکوم تقسیم شده بود که طبقه حاکم، سهمی برای طبقه محکوم در حکومت قائل نبود. از لحاظ اقتصادی نیز اقتصاد ایران بر پایه اقتصاد کشاورزی معیشتی قرار داشت و تجار ایرانی نیز صرفاً به فروشنده کالاهای خارجی تبدیل شده بودند و بسیاری از صنایع کوچک ایران نیز در رقابت با صنایع خارجی از میدان بدر شده بودند و اقتصاد ایران تبدیل به اقتصاد کاملاً وابسته به خارج شد بود و هیچ گونه سرمایه‌گذاری صنعتی نیز در ایران به ثمر نمی‌رسید.

حال آن که در جوامع مدرن، وضع اقتصاد بسیار متفاوت با اوضاع ایران بود و اقتصاد جوامع مدرن دارای یک تعادل منطقی بود. اما در ایران، همین وضع اقتصاد وابسته و عدم تکامل طبقات اجتماعی، خصوصاً طبقه متوسط شهری، خود مانعی بزرگ بر سر راه فعالیت منطقی و پایدار احزاب به شمار می‌آمد. و در یک کلام می‌توان گفت که در ایران، احزاب پیش از آن که شرایط عینی جامعه برای تولدشان مهیا شده باشد، متولد شدند... با اغماض می‌توان گفت که با وجود گذشت ۱۰۳ سال از صدور فرمان مشروطه و ۱۰۰ سال از آغاز به کار احزاب و با وجود شکل‌گیری و رشد طبقه متوسط شهری، هنوز برخی موارد یا موانع یاد شده به قوت خود باقی است؛ زیرا جامعه سیاسی ما خواهان "همه یا هیچ" است و پس از روی خوش نشان دادن به جریانی، به محض این که در کوتاه مدت جواب نگیرد، بلافاصله قهر کرده و همان چند گام به جلو را نیز خنثی می‌کند و به قول دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان که ایران را دارای جامعه کوتاه مدت می‌داند، می‌توان گفت که دقیقاً این خصلت در جامعه سیاسی نیز کاملاً نمایان است. به عنوان مثال در این خصوص، می‌توان دست کم به دو مورد اشاره کرد: (۱) استقبال مردم از مشروطه و حفظ آن به قیمت جانشان و سپس، رها کردن مشروطه و امید به ظهور یک منجی که بتواند امنیت را برقرار کند. و (۲) حمایت از دولت ملی مرحوم دکتر مصدق و حمایت مجدد در ۲۵ تیر ۱۳۳۲ و سپس قهر کردن با دولت و خانه نشینی در روز

سرنوشت ساز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. می‌توان گفت این حرکت اخیر، پروسه دموکراتیزاسیون در ایران را برای چند دهه به تاخیر انداخت. طبیعتاً این واکنش فرهنگی و سیاسی، برخاسته از ضعف ساختارهای اجتماعی و اقتصادی است

پیشنهادها و راهکارها

بر پایه ضعف‌های ساختاری که در زمینه تحزب در ایران وجود دارد، می‌توان راهبردهای معطوف به احزاب را در این زمینه تبیین کرد، که برخی از آنها بدین قرار است:

(۱) احزاب باید فارغ از نگاه معطوف به کسب قدرت، اقدام به کادرسازی برای اداره امور آینده کشور نمایند.

(۲) احزاب باید ابتدا نسبت به شناسایی نیازهای اساسی جامعه خود اقدام کرده و سپس دست به برنامه ریزی بزنند

(۳) در جامعه سیاسی باید کوشش شود تا آستانه تحمل بالا رفته و شهروندان بپذیرند که اقدام برای به دست آوردن قدرت سیاسی از سوی گروه‌ها و احزاب، نه تنها ناپسند نیست، بلکه همچون ورود خون تازه و با طراوت در شریان‌های نظام سیاسی، بسیار ضروری و لازم است.

(۴) احزاب باید با شناسایی معضلات جدی کشور، سعی در ارائه راهکارهای عملیاتی نمایند.

(۵) احزاب باید سعی کنند بجای تمرکز شدید بر مباحث سیاسی، در سایر عرصه‌های مدنی نیز فعالیت نمایند تا حتی در زمانی هم که به ظاهر قدرت ندارند، دست کم بتوانند با بسیج افکار عمومی، برنظر و رای صاحبان قدرت اثر بگذارند؛ زیرا از دلایل کندی روند دموکراتیزاسیون در ایران، می‌توان به ضعف شدید در عرصه جامعه مدنی اشاره کرد

تحرز و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۲۱۹

۶) ایرانیان باید به استفاده از حافظه تاریخی خود بیشتر اهتمام ورزند و تاریخچه یک قرن مبارزه برای نهادینه کردن دموکراسی در ایران را مطالعه و بررسی نمایند، تا از دست یازیدن به خطاهای در گذشته مرتکب شده، دوری گیرند.

منابع

- ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۶)، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس
- احمدی، بابک. (۱۳۷۷)، *معمای مدرنیته*، تهران: نشر مرکز.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- آبراهامیان، یرواند؛ کاظمی، فرهاد. (۱۳۷۶)، *مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران، دهقانان غیر انقلابی*، ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی. تهران: نشر شیراز.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران*، تهران: انتشارات پیام.
- باری یر، ج. (۱۳۶۳)، *اقتصاد ایران*، موسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی، *سازمان برنامه، نشریه شماره ۵۳*.
- باریبه، موریس. (۱۳۸۶)، *مدرنیته سیاسی*، ترجمه: عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر آگاه.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۲)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو، چاپ چهارم.
- پیروز، پوریا. *موانع توسعه در ایران*، برخی عوامل تاریخی، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۵۷-۵۸.

- دورکیم، امیل. (۱۳۶۹)، *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه: باقر پرهام، کتابسرای بابل، چاپ اول.
- سالمی قمصری، مرتضی. (۱۳۸۶)، *موانع فرهنگی تحزب در ایران*، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۷.
- شمیم، علی اصغر. (۱۳۷۵)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات مدبر.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۲)، *سنت و مدرنیسم*، تهران: نشر روزنه.
- طیبی، حشمت الله. (۱۳۷۱)، *جامعه شناسی و مردم شناسی ایلات و عشایر*، دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). (۱۳۶۶)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی، تهران: نشر پایپروس.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). (۱۳۷۵)، *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). (۱۳۷۷)، *نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران و نفت و توسعه اقتصادی*، تهران: نشر مرکز.
- کدی، نیکی. آر. (۱۳۷۵)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- لمبتون، ان. ک. س. (۱۳۶۳)، *ایران عصر قاجار یا سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر امیر کبیر.
- فیوضات، ابراهیم. (۱۳۷۵)، *توسعه صنعتی و موانع آن در ایران*، تهران: نشر چاپخش.
- عیسوی، چارلز. (۱۳۶۹)، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: انتشارات گستره.
- محمدی نژاد، حسن. (۱۳۵۵)، *احزاب سیاسی*، تهران: امیرکبیر.

تحرز و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران ... ۲۲۱

– ناطق، هما. (۱۳۷۳)، *بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو*، نشر تهران. چاپ دوم.

– *نشریه نامه*. (۱۳۸۵)، شماره ۵۱، تهران.

نقیب زاده، احمد. (۱۳۷۴)، *نقد دموکراسی‌های غربی، اطلاعات سیاسی اقتصادی*،

شماره ۲۴۴.